



Revolution Studies
Volume 3, No. 5, Summer & Spring 2025 (Serial 5)

**From the “Constitutional” Government to the Rule of “Exception”
in the Iranian Constitutional Revolution**

Alireza Sahraie ¹

[Doi:10.22034/fademo.2025.520138.1103](https://doi.org/10.22034/fademo.2025.520138.1103)

Abstract

With the Constitutional Revolution and the drafting of the Constitutional Constitution, it was expected that the government and governance in Iran would become “constitutional.” However, the fundamental problem of contemporary Iranian politics, namely constitutionalization, remained unresolved and led to exception and suspension, which resulted in nothing but “enlightened tyranny.” Democratic mechanisms were marginalized and “suspended” with the rise of the “state of exception.” The possibility or refusal of constitutionalization in contemporary Iranian history is a fundamental question. The author uses the conceptual system of “state of exception” to analyze the problem of “suspension of constitutionalism” in contemporary Iranian history to answer the question of which ideological, institutional, and eventual components caused the suspension of the Constitutional Revolution and the dominance of the state of exception in contemporary Iran. By applying the historical explanation method, the research hypothesis was examined and found that the Iranian Constitutional Revolution fell into the trap of exception and was suspended due to: 1. The lack of ideological and cultural backgrounds in Iranian society; 2. The accumulation of crisis-causing events that suspended constitutionalism, both domestic and foreign; and 3. The lack of readiness of institutional platforms.

Keywords: Contemporary Iran, constitutional revolution, exception, suspension, ideological, institutional, and eventual contexts.

1. PhD in Political Science, Iranian Affairs, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
sahraie1979@chmail.ir

Received: 2025/ 04/ 18

Approvd: 2025/ 06/ 14



از دولت «مشروطه» تا حاکمیت «استثنا» در انقلاب مشروطه ایرانی

Doi:10.22034/fademo.2025.520138.1103

علیرضا صحرایی^۱

چکیده: انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵ ش. / ۱۹۰۶ م.) به عنوان نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران شناخته می‌شود که با هدف استقرار حکومت قانون و محدود کردن قدرت مطلقه پادشاهان قاجار به وقوع پیوست. تدوین قانون اساسی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی، نویدبخش تحولی اساسی در ساختار سیاسی ایران بود که بر اساس آن انتظار می‌رفت نظام سیاسی کشور به یک نظام «کنستیتوسیونل» تبدیل شود. با این حال، به رغم دستاوردهای ظاهری، مسئله بنیادین مشروطه‌سازی قدرت در ایران معاصر هرگز به طور کامل محقق نشد و این دشواره تاریخی تا به امروز ادامه یافته است. مسئله اصلی این است که چرا با وجود وقوع انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، فرایند مشروطه‌سازی قدرت در ایران ناتمام ماند و به جای تحقق حکومت قانون، شاهد تداوم اشکال مختلف استبداد بودیم؟ نگارنده، از دستگاه مفهومی «وضعیت استثنا» به منظور واکاوی دشواره «تعلیق مشروطیت» در تاریخ معاصر ایران بهره گرفته تا به این پرسش پاسخ دهد که کدام مؤلفه‌های اندیشگانی، نهادی و رویدادی، سبب ساز تعلیق انقلاب مشروطیت و چیرگی وضعیت استثنا در ایران معاصر گردید. با کاربری روش تبیین تاریخی، فرضیه پژوهش، بررسی و چنین یافت شد که انقلاب مشروطه ایرانی، به دلیل: ۱. فقدان پیش‌زمینه‌های اندیشه‌ای و فرهنگی در جامعه ایرانی؛ ۲. تلبار شدن رویدادهای بحران‌ساز و معلق‌کننده مشروطیت اعم از رویدادهای داخلی و خارجی؛ ۳. آماده نبودن بسترهای نهادی، در دام استثنا افتاد و به تعلیق کشانده شد.

کلیدواژه‌ها: ایران معاصر، انقلاب مشروطیت، استثنا، تعلیق، بسترهای اندیشگانی، نهادی و رویدادی.

۱. دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. sahraie1979@chmail.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹

مقدمه

ایرانیان، در شکل‌دهی به نظام حقوقی سیاسی مدرن، تلاش‌های زیادی انجام دادند تا قدرت را محدود و قانونی سازند؛ اما اغلب در مشروطه‌سازی با شکست مواجه بوده‌اند. در چنین وضعیتی دولت به‌مثابه عالی‌ترین شکل ابراز سیاست ممکن است باقی بماند، درحالی که محدودسازی و مشروطه‌سازی قدرت سیاسی تعلیق می‌یابد. نخبگان ایران سعی کردند نظام سیاسی را نهادینه و محدود به قانون کنند؛ اما الزامات مختلف در حوزه‌های اندیشگانی، نهادی و رویدادی، به‌گونه‌ای مداوم وضعیت استثنایی خلق کردند و روند مشروطه را به تعلیق کشاندند. هرچند جنبش مشروطیت توانست برگزاری انتخابات را امری مشروع و قانونی کند، مفهوم محدودیت و غیر مطلق بودن اختیارات شاه را همه‌گیر نماید، به مردم برخی حقوق بی‌سابقه نظیر مساوات در برابر قانون اعطا کند (میلانی، ۱۳۸۱، ص. ۷۶)، قوانین اساسی و مدنی به‌منظور تنظیم روابط میان ملت با دولت و ملت با یکدیگر را تدوین کند، نهادهایی چون مجلس، کابینه، مطبوعات، احزاب و گروه‌های سیاسی را تأسیس نماید و برای نخستین بار همراه با قیام‌توده‌ای در تاریخ ایران از حکومت قداست‌زدایی نماید و با وقوع انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی و تحدید قدرت پادشاه، چنین انتظار می‌رفت که دولت و حکومت در ایران کنستیتوسیونل گردد؛ ولی مشکله و دشواره بنیادین سیاست ایران معاصر یعنی مشروطه‌سازی قدرت همچنان لاینحل باقی ماند؛ و بنا به وجود درون‌مایه‌های اندیشگی، نهادی و رویدادی، به سمت وضعیت استثنا و تعلیق مشروطیت سوق پیدا کرد؛ تا جایی که گروهی از متفکران و سیاست‌مداران اعلام کردند که جهت رسیدن به اهداف مختلف و وضعیت‌های استثنایی ایجادشده، چاره‌ای جز پذیرش حکومت «استبداد منور» و مشت آهنین و دولت مطلقه مرکزی، نیست. درواقع، سازوکارهای دموکراتیک، با حاکم شدن وضعیت استثنا به حاشیه رفت و دچار «تعلیق» شد.

دغدغه اصلی در این پژوهش آن است که چنین تصور می‌شد که با نهضت مشروطیت، ایران در «آستانه» (طباطبایی، ۱۳۹۲، صص. ۲۱، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۸۹) بزرگ‌ترین چرخش تاریخی برای گذر از «درد مزمن تاریخی استبداد» (گودرزی، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۵) قرار گرفته است؛ اما شرایط سیاسی و اجتماعی مابعد انقلاب مشروطه سبب‌ساز بی‌نظمی و آشوب در سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ و ایجاد دولت مطلقه رضاخانی/ رضاشاهی طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شد. به عبارت دیگر، آشوب و هرج‌ومرج و همچنین دولت مطلقه نتیجه و تالی انقلاب مشروطه بود؛ درحالی که هم آشوب و هرج‌ومرج و هم مطلقه‌گرایی، ضد ایده مشروطیت و دولت مشروطه بوده است.

کانون پژوهش، پاسخ به این سؤال است که علل تعلیق مشروطیت و چیرگی وضعیت استثنا، در دوران پایان قاجار (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹) و عصر پهلوی اول (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) چه بود. در پاسخ به پرسش پژوهش، این فرضیه طرح شد که در سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰، حضور هم‌زمان و در هم‌تنیدگی سه گانۀ اندیشه‌ها (اندیشۀ شاهی آرمانی، جهان‌بینی خیمه‌ای/مسقف، بازتولید سنت قدمایی)، نهادها (انتخابات دستکاری‌شده، پر قدرت بودن دربار، ارتش مداخله‌جو و حامی دربار، نیروهای انتظامی سلطنت‌گرا و دولت‌گرا، تحت کنترل بودن دادگستری، تضعیف مداوم مجلس و در یک کلام ناهادمندی نهادی) و رویدادها (به توپ بستن مجلس، جنگ بین‌الملل اول، جنبش جنگل، قیام خیابانی، اصلاح قانون اساسی، انتقال سلطنت) مشروطه‌سازی قدرت سیاسی را به تعلیق کشاند و استثنا (الغای قانون و نظم عمومی و وضع قوانین جدید به همراه اقتدار نامحدود و تعلیق کامل نظم موجود) را بر قاعده (محدودسازی و قانون‌مند سازی قدرت سیاسی) چیرگی بخشید.

۱. پیشینه پژوهش

در خصوص دورۀ زمانی مشروطه تا پهلوی اول منابع بسیاری زیادی وجود دارد که به‌طور کلی همه این آثار اعم از کتب، مقاله، رساله، خاطره‌نویسی، اسناد و... را می‌توان به سه گونه دسته‌بندی نمود: نخست، آثاری همچون خاطرات، گزارش‌های مطبوعاتی شاهدان عصر مشروطه و رضاشاه و تألیفات هم روزگاران آن دوران، به‌عنوان منابع تاریخ‌نگاری، اطلاعاتی در اختیار محققان قرار می‌دهند که در تجزیه و تحلیل و برساخت مفاهیم نظری به کار گرفته می‌شوند. در میان این خاطرات، شرح حال و روزنامه‌نویسی‌ها می‌توان به شرح زندگی من مستوفی، خاطرات و خطرات هدایت، خاطرات صدرالاشراف، خاطرات گلشائیان، خاطرات تقی زاده، خاطرات احتشام السلطنه، خاطرات مورخ الدوله سپهر، خاطرات سیاسی امین الدوله، خاطرات مستشارالدوله، خاطرات اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات عین السلطنه، خاطرات اردلان، خاطرات آبرونساید، خاطرات امیر احمدی، خاطرات حجتی، اعظام قدسی، شریف کاشانی، ناظم الاسلام کرمانی، مجد الاسلام کرمانی، بهار، دولت آبادی، ملک‌زاده، کسروی، محیط مافی و... اشاره کرد که فاقد یک چهارچوب نظری مشخص و منسجم می‌باشند. دسته دوم شامل اسناد باقی‌مانده از آن دوران است که می‌توان به مذاکرت مجلس، اسناد وزارت امور خارجه و منابع آرشیوی اشاره نمود. اسناد تاریخی، کوزه‌های گویا و خموش تاریخ‌اند؛ با خود سخن‌ها دارند؛ می‌ماند کسی که آن‌ها را به سخن وادارد و نیز روشی که چگونه و با بهره‌گیری از کدام معیارها، به سخن واداشته شوند و از دل خود، به بیرون چه تراوش نمایند. از مهم‌ترین این اسناد می‌توان به کتاب نارنجی، کتاب‌آبی،

اوراق تازه یاب مشروطیت، رسایل مشروطیت و نامه‌های خصوصی اسپرینگ‌رایس اشاره نمود. از دیگر اسناد این دوران می‌توان به روزنامه‌ها و مجلات اشاره کرد: روزنامه مجلس، صوراسرافیل، مساوات، چرندوپرند، حبل‌المتین، مجله کاوه، مجله ایرانشهر، مجله نامه فرنگستان و...؛ دسته سوم آثاری هستند که به تحلیل انقلاب مشروطیت و روی کار آمدن رضاخان از زوایای گوناگون پرداخته‌اند. در درون آثار دسته سوم می‌توان به نویسندگانی همچون آبراهامیان، فوران، کدی، کاتوزیان، آدمیت، آفاری، آجودانی، کمالی، وحدت، بشیریه، حائری، فرمانفرمایان، کرونین، اتحادیه، غنی، آبادیان، اکبری، شهابی و مارتین و... اشاره کرد. مهم‌ترین وجه تمایز پژوهش حاضر، این است که برای بازخوانی تاریخ مشروطه خواهی ایران از دستگاه نظری «وضعیت استثنا» برای بازشناسی زمینه‌های ناکارکرد شدن مشروطیت و کنستیتوسیونل نشدن حکومت در ایران معاصر، استفاده نشده است؛ بنابراین در مقاله حاضر تلاش می‌شود تا در یک چهارچوب نظری برساخته (وضعیت استثنا) و با استفاده از سازه‌های مفهومی تعلیق و استثنا زمینه‌های کنستیتوسیونل نشدن ساختار دولت و حکومت در تاریخ سیاسی ایران معاصر مورد بازخوانی قرار گیرد.

۲. روش تحقیق

این تحقیق از جنبه هدف و ماهیت، جزو تحقیقات بنیادی است و از جنبه روش، در زمره تحقیقات کیفی قرار می‌گیرد. هدف تحقیقات کیفی، فهم عمیق پدیده‌های اجتماعی و سیاسی از طریق گردآوری داده‌ها و رده‌بندی آن‌ها به صورت الگوهای رفتاری است (افتخاری، ۱۳۸۵، ص. ۴). یکی از روش‌های مهم در تحقیقات کیفی، روش تحلیل اسنادی^۱ است که بر مطالعه نظام‌مند و تفسیر عمیق انواع اسناد و مدارک موجود (اعم از نوشتاری، دیداری، شنیداری یا دیجیتال) تمرکز دارد. برخلاف روش‌هایی مانند مصاحبه یا مشاهده که در آن‌ها داده‌ها مستقیماً به دست پژوهشگر تولید می‌شوند، در تحلیل اسنادی، پژوهشگر با موجودیت‌های از پیش تولید شده (اسناد) به عنوان منبع اصلی داده‌ها سروکار دارد. تحلیل اسنادی یک رویکرد پژوهشی است که در آن از اسناد و مدارک موجود به عنوان منبع اصلی داده‌ها استفاده می‌شود. این روش شامل جمع‌آوری، سازمان‌دهی، ارزیابی و تفسیر اطلاعات موجود در اسناد مختلف مانند کتاب‌ها، مقالات، گزارش‌ها، نامه‌ها، عکس‌ها و سایر اسناد مرتبط با موضوع مورد مطالعه است. هدف از تحلیل اسنادی، درک بهتر موضوع مورد نظر، شناسایی الگوها و روابط بین داده‌ها و استخراج اطلاعات و دانش جدید است. این روش به دنبال کشف معانی، مفاهیم،

ایدئولوژی‌ها، گفتمان‌های مسلط، روایت‌ها، الگوها و همچنین زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نهفته در اسناد است؛ بنابراین هدف صرفاً توصیف محتوای سند نیست، بلکه واکاوی انتقادی و تفسیر لایه‌های زیرین آن برای پاسخ به سؤالات تحقیق کیفی است و به پژوهشگر اجازه می‌دهد پدیده مورد مطالعه را از طریق لنز اسنادی که درباره آن تولید شده‌اند، درک کند (طیبی ابوالحسنی، ۱۳۹۸، صص. ۸۹-۸۸).

۳. چهارچوب نظری

پیکره نظری پژوهش بر مبنای تئوریک وضعیت استثنا استوار است. وضعیت استثنا یکی از مفاهیم مدرن اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی است که در بازخوانی تاریخ سیاسی در این تحقیق مورد تأکید قرار گرفته است. این دستگاه نظری تاکنون مورد استفاده عالمان تاریخ و علوم سیاسی در بررسی مسائل ایران قرار نگرفته است. وضعیت استثنا، یعنی شرایطی که فرد حاکم می‌تواند با سنجش زمان، قانون و نظم عمومی را به حالت تعلیق درآورده و نظم و قوانین جدیدی را وضع نماید. به بیان دیگر، یعنی شرایطی که حاکم دارای حق انحصاری در قانون است و در باب استثنا تصمیم می‌گیرد (اشمیت، ۱۳۹۲، ص. ۱۰). مهم‌ترین شاخص‌های این وضعیت عبارتند از:

تأکید بر مصلحت دولت

نظریه مصلحت دولت به عنوان یکی از مهم‌ترین مبانی تکوین دولت مدرن است که در ایتالیای سده شانزدهم پدید آمد و از آنجا به سایر کشورهای اروپا منتقل شد. این نظریه بعد از پیدایش دولت‌های مشروطه و با نظریه‌های جدید به ظاهر از بین رفت؛ اما به نظر می‌رسد این نظریه در قالب‌های دیگری به حیات خود ادامه داده است و می‌توان تداوم این مفهوم را در مفاهیمی مشابه و نزدیک آن مثل حاکمیت و بالانس قدرت دید (مرادخانی، ۱۳۹۷، ص. ۲۵۶). از نگاه وینسنت، نظریه مصلحت دولت ریشه در نظریه حق الهی حکومت نیز دارد و با تکوین دولت مدرن، شهریار به عنوان قانون زنده، با کل دولت مساوی فرض می‌شود و آنچه در روزگار گذشته اراده خداوند تلقی می‌شد، در این دوران به اراده شاه و مصلحت دولت تبدیل می‌شود (وینسنت، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۲).

یکی از نکات کلیدی در نظریه مصلحت دولت که با سازه وضعیت استثنا ارتباط می‌یابد، مفهوم اضطرار یا ضرورت انجام یک عمل است (اسکینر، ۱۳۹۳، ص. ۴۰۱). بسیاری از مباحث

جمهوری‌های ایتالیای سده شانزدهم به مباحث روم برمی‌گشت و محققین آن عصر ایتالیا نیز بسیار متأثر از نظریه پردازان روم بودند و این گفته پولیبیوس سیریوس رومی را که «ضرورت یا اضطرار، قانون ندارد» و «اضطرار قانون خودش را وضع می‌کند» برجسته کردند. به عبارت دیگر، در مواقع ضروری نیازی به تبعیت از قانون نیست. آن‌ها همچنین این پرسش را مطرح کردند که آیا قانون می‌تواند پرنس را محدود کند و آیا شخصی می‌تواند فراتر از قانون باشد؟ به باور آن‌ها، مسئله اصلی اضطرار بود نه حقوق؛ یعنی ضرورتی که قدرت را فراتر از محدودیت‌های عرف و سنت اجرا می‌کند. به گفته یکی از محققین، کارل اشمیت با طرح مسئله وضعیت استثنا، اوج تجسم نظریه ضرورت است و متأخر از همین مسائل است (Poole, 2015, p. 13).

تأکید بر دولت امنیت

اگر اهمیت فرایند وضعیت استثنایی در حیات سیاسی غرب را در متن تحول ریشه‌ای الگوی دولت قرار ندهیم نمی‌توانیم مسئله تمام‌عیار آن را درک کنیم. امروزه وضعیت اضطراری یا استثنایی در فرایندی قرار دارد که در کار تبدیل دموکراسی‌های غربی به آن چیزی است که باید از هم‌اکنون «دولت امنیت» نامید؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های وضعیت استثنایی تأکید بر دولت امنیت است و این دولت نه دولت قانون است و نه آنچه فوکو جوامع انضباطی می‌نامید. این نوع دولت دارای سه ویژگی: ۱. حفظ وضعیت ترس فراگیر، ۲. سیاست‌زدایی شهروندان، ۳. دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی است (آگامبن، ۱۳۹۵، صص. ۱۷-۱۴).

قانون فاقد محتوا

۱۶۱

در وضعیت استثنا، قانون فاقد محتواست. قانون در وضعیت استثنا در حالت مجرا بودن بدون محتوا قرار دارد؛ یعنی «قانون تا آنجا معتبر است که هیچ دستوری نمی‌دهد و تحقق‌ناپذیر یا غیرقابل اجرا شده است» (میلز، ۱۳۹۳، ص. ۹۹). در این موقعیت، قانون هیچ محتوای مشخص و انضمامی ندارد، مبهم و بدون حدودمرز باقی می‌ماند. شاید بتوان گفت قانون در این صورت به محض شاکله یا صورت انتزاعی بدل می‌گردد. درنهایت، قانون در چنین حالتی که نه محتوای مثبت دارد و نه منفی و درعین حال در همین تهی بودنش حیات را ادغام می‌نماید، بیانگر خود زندگی نیز هست. زندگی نیز در وضعیت استثنا هیچ محتوایی ندارد؛ زیرا از هر محتوایی عاری می‌شود؛ اما درعین حال، زنده است و باقی می‌ماند. فقدان محتوا، نقطه‌ای مشترک میان زندگی و قانون در وضعیت استثناست. به همین جهت، آگامبن به تأسی از والتر بنیامین معتقد است در

وضعیت استثنا قانون و زندگی یکی است. چرا که در این حالت، هر دو هر محتوایی را از دست داده و تا حدودی غیر قابل تشخیص می‌گردد؛ یعنی قانون و زندگی هم سطح می‌شود، دیگر استعلای قانون از حیات امکان نمی‌یابد (میلز، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۰).

یوستیتیوم (تعليق)

اصلی‌ترین ابزار در چگونگی ایجاد وضعیت استثنا برای مواجهه با حیات سیاسی، تعليق قانون است. آگامبن نیز برای تأکید بر اهمیت حقوقی - سیاسی وضعیت استثنا با رجوع به تاریخ، نهاد رومی یوستیتیوم در عهد باستان را به مثابه کهن الگوی وضعیت استثنا مطرح می‌کند. این واژه به معنای وقفه یا تعليق در قانون است و ریشه تاریخی آن به اعلام وضعیت بحرانی از سوی سنا برمی‌گردد. یوستیتیوم در واقع دال بر مواردی است که تحت شرایط استثنایی و فوق‌العاده، قیدوبندهایی که قانون بر عمل صاحب‌منصبان اجرایی تحمیل می‌کند، موقتاً برچیده می‌شود (آگامبن، ۱۳۹۵، ص. ۹۴؛ Agamben, 2005, pp. 85-88). بر همین اساس، آگامبن مدعی می‌شود برخلاف دوران حکومت‌های مطلقه که پادشاه قانون را نسخ و دستگاه قانون‌گذار را منحل می‌ساخت، در دوران مدرن، وضعیت استثنا چنین کار ویژه‌ای را با تعليق قانون ایجاد می‌کند. بحران را چه از طریق مخالفت، خشونت یا حتی کسانی که دارای نفوذ بیش از حد هستند به وجود آمده باشد، قدرت حاکم با تعليق قانون پاسخ می‌دهد؛ زیرا آنچه همیشه در خطر است و تا زمان بحران پنهان می‌ماند، ارتباط مشروطی است که حق حاکمیت و حکومت را به هم متصل می‌سازد و قوانین را به وسیله قلمرویی که در آن اعمال قدرت می‌کند و حکومت به اطاعت از آن قوانین بستگی دارد، ایجاد می‌نماید. هنگامی که این «چهارچوب زندگی» چه به وسیله قتل حاکم، نارضایتی عمومی، بی‌ثباتی اقتصادی یا نفوذ اجتماعی قوی مختل می‌شود، حاکمیت در خطر از دست دادن قدرت خود قرار می‌گیرد؛ زیرا که پیوند میان قدرت و قلمرو در خطر نابودی است. هر زمان که این پیوند در معرض شک و تردید قرار گیرد، بخشی از قانون یا تمام آن به حالت تعليق در خواهد آمد (Calarco & Decaroli, 2007, p. 41).

۱۶۲

اقتدار نامحدود

مشخصه ویژه وضعیت استثنا، اقتدار نامحدود است که به معنای تعليق کامل نظم موجود است. در چنین شرایطی است که دولت می‌ماند و قانون کاملاً تعليق می‌گردد و به محاق می‌رود. در آثار اشمیت حالت استثنا شامل همه گونه اغتشاش و ناآرامی سیاسی و اقتصادی جدی است

که مهار آن مستلزم دست زدن به اقدامات فوق‌العاده است. اشمیت متأثر از تجارب رخ داده در دوران پس از جنگ جهانی اول و بر اساس نوعی ادراک واقع‌گرا، اقتدار را بنیان و موجد قانون می‌داند نه حقیقت؛ بنابراین سیاست چیزی نیست مگر تصمیم مقتدرانه فرد حاکم در وضعیت استثنا و کنش ترسیم یک مرز در فضای استثنایی برخاسته از تعلیق هرگونه قانون به قصد مشخص کردن قلمرو حاکمیت و ایجاد تمایز بین دوست و دشمن. از این منظر، با توجه به ذاتی بودن منازعه و بروز وضعیت اضطرار ناپایداری در سیاست، ضرورت تشخیص وضعیت استثنا برای جلوگیری از به هم ریختگی قواعد حقوقی و هنگامی که نظام قانونی پاسخی برای حل این وضعیت ندارد، حیاتی است؛ زیرا «تصمیم در باب استثنا تصمیم به معنای درست کلمه است؛ به این دلیل که یک قاعده کلی که قاعده معمولی قانونی ارائه می‌دهد، هرگز نمی‌تواند دربرگیرنده کل یک استثنا باشد؛ بنابراین نمی‌توان این تصمیم را که استثنای واقعی وجود دارد کاملاً از این هنجار و قاعده استخراج کرد» (اشمیت، ۱۳۹۰، ص. ۴۹). وضعیت استثنا رابطه‌ای بنیادی؛ اما پنهان را بین قانون و غیاب آن بنا می‌نهد. این وضعیت، یک خلأ است و این فضای تهی به نظام حقوقی شکل می‌دهد. وضعیت استثنا چیزی همچون یک مثال است، امری نمونه و از نظر تاریخ پدیده‌ای یگانه، همان‌طور که زندان سراسرین برای فوکو یک استثنا بود (نظری، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۵).

وجود نظم غیر حقوقی در جامعه

وضعیت استثنا هنگامی مطرح می‌شود که در یک کشور، اداره امور بر اساس قانون اساسی و شناسایی حداقل حقوق و آزادی‌های فردی صورت می‌گیرد؛ ولی به جهات مختلف امنیتی، نظامی، سیاسی، یا حوادث طبیعی، اداره امور بر اساس قانون اساسی و با رعایت تمام یا قسمتی از آزادی‌های شناخته شده ممکن نیست (حداقل ادعا می‌شود ممکن نیست). در این صورت برای بقای کشور و نظام سیاسی و همچنین امکان حفظ پایدار حقوق و آزادی‌های شناخته شده، دولت خود را مجبور به تعطیل موقتی آزادی‌ها می‌بیند. در اینجا است که فرد یا نهادی در خارج از حوزه قانون بلکه فراتر از قانون قرار گرفته، خود قانون و فرمانروا می‌گردد. اصول و نهادهای مربوط به تفکیک و توزیع قوا به کناری نهاد می‌شوند و قوا به‌ویژه قوه مقننه و مجریه و حتی قوه قضاییه در او تجمیع می‌شوند تا او بتواند معضلی را که از طریق عادی و حقوقی و در چهارچوب نهادهای تعریف شده قابل حل نیست، حل کند و نظام حقوقی را پُر نماید. همان‌طور که در نظام حقوقی داخلی خلأ قانونی داریم؛ ولی خلأ حقوقی نداریم،

حالت ضرورت و اضطرار نیز یک خلأ در حقوق عمومی است که قدرت اصلی حکومت آن را جاری می‌کند؛ اما وضعیت استثنا با آنارشیزم و هرج و مرج متفاوت است؛ زیرا در وضعیت استثنا نظم وجود دارد؛ ولی این نظم حقوقی نیست، بلکه دستوری و انتظامی است. فرمان و دستورالعمل اجرایی جانشین قانون و به عبارت فنی در «حکم قانون» و استنباط عمل و تقنین عمل می‌گردد تا نقش اجرایی محقق شود (امیرارجمند، ۱۳۸۵، ص. ۱۸).

حیات برهنه و زندگی شادمانه

آگامبن چهار شکل زندگی را از هم متمایز می‌سازد که هر کدام آن‌ها ویژگی ماهوی خود را دارد: «زوجه یا حیات بیولوژیک و طبیعی، بیوس یا حیات سیاسی و مدنی، حیات برهنه... و بالاخره «شکل-زندگی» تازه‌ای که بعضاً با عنوان «زندگی شادمانه» یا سعادتمندانه از آن یاد می‌شود» (میلز، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۹). حیات طبیعی، عاری از هر نوع محتوای مدنی و سیاسی است و به همین دلیل بر زندگی حیوانی محض استوار است. بیوس یا حیات سیاسی، برعکس حیات طبیعی، با سیاست و مدنیت معنا پیدا می‌کند. این مسئله که چگونه بیوس زوجه تحقق می‌یابد و حیات طبیعی با حیات سیاسی یکی می‌شود و هر دو در قلمرو واحد قرار بگیرد، مسئله‌ای است که حیات برهنه را پدید آورده است. پس حیات برهنه از این جهت که عملاً هیچ محتوای سیاسی‌ای ندارد با زوجه یکی می‌شود. حیات برهنه نه بائوس است که ضامن بر کیفیت زندگی است و نه زوجه که زندگی طبیعی است. بلکه حیات برهنه ساخته قدرت حاکم و بر پایه عدم تشخیص است که در این مفهوم تفسیری میان زوجه و بائوس از آن ممکن می‌شود (Agamben, 2004, p. 155). حیاتی برهنه که جامه وضعیت سیاسی از آن بدر شده و باین حال هیچ نوعی از زندگی سیاسی‌تر از حیات برهنه نیست؛ زیرا که این زندگی از طریق قرار رفتن مطلق در معرض مرگ به محاسبات سیاست و قدرت دولت (حاکمیت) وارد می‌شود. حیات برهنه، گونه سیاسی شده زندگی طبیعی است و وضعیت استثنا مکان و شرایطی است که در آن بیوپولتیک و قدرت حاکم با نتایجی مرگ‌بار همراه می‌شود (Clemens et al, 2008, pp. 68 -69).

هوموساگر (انسان مقدس)

جورجو آگامبن، انسان در وضعیت استثنا را با ارجاع به یک چهره حقوقی در روم باستان به نام «هومو ساگر»، یعنی «انسان قدسی»، به تصویر می‌کشد. هوموساگر کلمه‌ای است که از

یک رساله حقوقی فراموش شده نوشته پومپیوس فستوس، لغت‌شناس رومی، گرفته شده است. در آنجا، این واژه برای اشاره به کسانی به کار رفته که در سال‌های اولیه امپراتوری به مرگ محکوم شده بودند؛ اما کشتن آن‌ها نه انجام قربانی تلقی می‌شد و نه ارتکاب به قتل. کسی که هوموساکر را می‌کشد، گرفتار مجازات حقوقی‌ای نمی‌شود و بدین لحاظ، زندگی هوموساکر به شکلی نامحدود در معرض «قدرت نامشروط مرگ» قرار دارد. بنا بر منطق وضعیت استثنا، قلمرو حاکمیت، قلمرویی است که در آن، کشتن، نه ارتکاب به قتل در نظر گرفته می‌شود و نه تجلیل قربانی در آن مجاز است (کیان‌پور، ۱۳۸۸، ص. ۵۴). بدین ترتیب، بنا بر منطق وضعیت استثنا، زندگی به میدان تصمیم حاکمیت تبدیل می‌شود و نه تنها حاکم، ماهیتی استثنائی پیدا می‌کند، بلکه خود شهروندان نیز در موقعیتی استثنائی گرفتار می‌آیند. در این موقعیت استثنائی، «حاکم کسی است که در نسبت با او، تمام انسان‌ها به صورت بالقوه هوموساکر هستند و هوموساکر کسی است که در نسبت با او، همه افراد همچون حاکم عمل می‌کنند» (Agamben, 1998, p. 84). در اینجا قدرت بدون هیچ واسطه‌ای در برابر حیات محض قرار می‌گیرد و آن هنگام گشوده می‌شود که وضعیت استثنا به‌قاعده تبدیل می‌شود (Agamben, 2000, pp. 168-169).

خشونت عربان

وضعیت استثنا، فضایی است که او می‌کوشد ایده بنیامینی خشونت ناب را به انقیاد آن درآورد و این گونه آنومی را در پیکر نوموس بگنجاند. به باور اشمیت خشونت ناب - یعنی خشونتی مطلقاً بیرون از قانون - نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون در وضعیت استثنا، خشونت دقیقاً در نتیجه حذف و بیرون گذاشته شدنش از قانون، در قانون گنجانده می‌شود. به عبارت دیگر، وضعیت استثنا، ترفندی است که اشمیت به کمک آن به بحث بنیامینی بر وجود نوعی کنش انسانی مطلقاً آنومیک پاسخ می‌دهد (آگامبن، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۸). در گفتمان الهیات سیاسی اشمیتی «حاکم با خداوند یکی است و دقیقاً همان جایگاهی را در دولت اشغال می‌کند که در کائنات به خدای نظام دکارتی اختصاص دارد» (Schmitt, 1985, p. 43). از دیگر سو اشمیت تأکید می‌کند که حاکم به قلمروی هنجاری نظام حقوقی تعلق دارد و مصر است که در هر صورت، پیوند میان وضعیت استثنا و نظام قانونی را حفظ کرده و با تفکیک وضعیت استثنا از آناش و آشوب، آن را در بافت و زمینه‌ای حقوقی مطرح نماید (کیان‌پور، ۱۳۸۸، ص. ۵۰). به تعبیر دیگر، این بازتعریف اساسی کارکرد حاکم مستلزم موقعیت متفاوت وضعیت

استثناست. در این تعریف جدید، وضعیت استثنا دیگر آستانه‌ای نیست که مفصل‌بندی درون و بیرون یا آنومی و بافت حقوقی را به موجب قانونی تضمین کند که در تعلیق‌اش به قوت خود باقی است، بلکه عبارت است از یک منطقه مطلقاً تعیین‌ناپذیر مابین آنومی و قانونی که در آن قلمرو مخلوقات و نظام حقوقی در فاجعه‌ای یکه گرفتارند (آگامبن، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۳). خشونت که وسیله وضع قانون باشد، هرگز رابطه خود را با قانون نمی‌گسلد و نتیجتاً قانون را مثابه قدرت استمرار می‌بخشد که از همین رو ضرورتاً در پیوند و بستگی نزدیک با آن می‌ماند؛ حال آنکه خشونت ناب رشته پیوند بین قانون و خشونت را افشا می‌کند و از هم می‌گسلد و در نتیجه دست آخر می‌تواند نه در مقام خشونت که اداره یا اجرا می‌کند بلکه به منزله خشونتی ظاهر شود که صرفاً عمل می‌کند یا آشکار می‌سازد (Schmitt, 1996, p. 45).

برساختن دگری سیاسی

اهمیت دگرسازی به حدی است که صاحب‌نظران این عرصه می‌گویند در شرایط فقدان رابطه غیریت با سایر گفتمان‌ها به‌طور واقعی، باید آن را به‌صورت جعلی ساخت؛ زیرا وجود چنین رابطه‌ای موجب انسجام هویتی درون گفتمان می‌شود؛ یعنی به یمن وجود یک دشمن و غیر، عناصر متفرق گفتمان حول محور واحدی گرد هم می‌آیند. در نتیجه هر گفتمان لاجرم باید دشمن بسازد یا آن را بزرگ و برجسته نماید تا به‌عنوان دگری سیاسی قابل طرح باشد. جوهر امر سیاسی در بستر یک ستیزه‌گری (دشمن) عینی نهفته است و حتی اگر درجایی که آگاهی از وضع اضطرابی به کل از دست رفته است، هنوز در زبان عمومی - از طریق مفاهیم، تصاویر و واژگان مجادله انگیز سیاسی - متجلی است. دشمن در این تعبیر، یک دیگری یا یک غریبه و به لحاظ وجودی چیزی متفاوت و بیگانه و بیانگر تمایز آنتاگونیستی است که به‌رغم امکان مبادله با آن، در موارد اضطرابی منازعه با آن ممکن است. البته هنگامی که جنگ آغاز می‌شود، امر سیاسی نه در خود جنگ، بلکه در مرجعیت تصمیم‌گیری و ارزیابی دقیق شیوه رفتار ممکن، اعلام جنگ و توانایی تفکیک دشمن و دوست و آمادگی برای مردن و کشتن بی‌درنگ دشمنان و در شکل حکم مرگ و زندگی محوریت دارد (اشمیت، ۱۳۹۲، صص. ۵۸-۵۶).

۴. یافته‌های پژوهشی

۴-۱. رویدادهای بستر سازِ تعلیق مشروطیت و حاکمیت وضعیت استثنا

۴-۱-۱. رویدادهای داخلی تعلیق گرا

اختلافات داخلی دولت و مجلس

جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران با صدور فرمان «شاهنشاه رضوان جایگاه» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۵۷۵) مظفرالدین‌شاه به پیروزی رسید؛ اما این پیروزی آغاز ماجرای طولانی بود. او در زمانی فرمان مشروطیت را امضا کرد که در بستر بیماری بود و کمتر از یک سال بعد، درگذشت. طبیعی بود که بعد از تاج‌گذاری محمدعلی میرزا در ۲۷ دی‌ماه، اختلافات از همان ابتدای حکومت‌داری وی نمایان شود. در اولین حرکت، نمایندگان را به مراسم تاج‌گذاری خود دعوت نکرد (میرزا صالح، ۱۳۸۴، ص. ۵۳) و نمایندگان نیز نسبت به این عمل شاه واکنش نشان دادند. چند روز بعد رابطه مجلس و دولت بر سر اجرای قانون اساسی و تغییر مفاد آن، به درگیری و بحران کشید. در نتیجه، برخی از اصول قانون اساسی چندان شفاف نبود که سبب‌ساز اختلافات بیشتری نیز شد. هنوز چند هفته از امضای این متن پر ابهام نگذشته بود که رابطه مجلس و دولت شکرآب شد. دولتی که به ریاست مشیرالدوله بر سرکار بود، با مجلس سرسنگینی می‌کرد. نمایندگان هم از رئیس دولت می‌خواستند بر طبق قانون اساسی، وزیران را به مجلس معرفی نماید؛ اما رئیس‌الوزرا زیر بار نمی‌رفت. دولت می‌خواست از کشورهای خارجی وام بگیرد؛ ولی مجلس اجازه نمی‌داد. اسپرینگ‌رایس در برخی از گزارش‌های سیاسی، به شیوه رفتار وزیران اشاره می‌کند: «سلوک دولت نسبت به مجلس کلیتاً به طریق مخالفت و ضدیت است» (بشیری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص. ۲۱).

۱۶۷

از سوی دیگر، اختلاف بر سر متمم قانون اساسی بروز کرد. این مجموعه قانون نوشته شده؛ اما هنوز به تصویب نرسیده بود. شیخ فضل‌الله نوری با دو اصل از اصول متمم قانون اساسی مخالفت کرد. نخست، اصل برابری همه ایرانیان در برابر قانون بود؛ زیرا از نظر او، غیرمسلمان نمی‌توانست با مسلمان برابر شمرده شود؛ دوم، آزادی‌های اجتماعی و مدنی بود که او آن‌ها را مغایر با احکام دین می‌دانست (رضوانی، ۱۳۶۲، صص. ۳۲-۲۸)؛ بنابراین عدم تجانس و تعارض در دیدگاه‌ها درباره چستی مشروطه در دو سطح متفاوت، زمینه‌ساز افزایش نارضایتی‌ها و گسترش هرج‌ومرج و بی‌نظمی شد: از یک‌سو، ناسازگاری محمدعلی شاه با اصل مشروطه‌خواهی و مخالفت او با محدود شدن سلطنت و پذیرش «قدرت سیاسی در چهارچوب قانون»؛ و از سوی دیگر، ناهمگونی فکری و عقیدتی میان خود مشروطه‌خواهان. این وضعیت سیاسی پساانقلابی، باعث شد که وضعیت

سیاسی کشور به سمت تعلیق مشروطیت و حاکمیت وضعیت استثنای کشیده شود؛ تا جایی که به نوشته زینویف: «ایرانیان از برقراری مشروطیت هیچ بهره‌ای نبردند» (زینویف، ۱۳۶۳، ص. ۶۰).

تعلیق مشروطیت با کودتای اول علیه مجلس و بمباران آن

ماجرای میدان توپخانه در دوره مشروطه از وقایعی است که در تعلیق مشروطه‌خواهی بسیار مورد توجه است، شاید به این خاطر که برای اولین بار پرده‌ها کنار رفته و شاه به‌طور علنی به معارضة برخاست و به همین جهت شاید بتوان آن را شروع مقطع جدیدی در مناسبات شاه و مجلس دانست. از دیدگاه آدمیت، گزارش‌های خارجی دقیق‌ترند؛ چون ماهیت دستخط شاه به فرمانده قزاق‌خانه برای سرکوب مشروطه‌خواهان، گویای کودتا بودن حادثه است (آدمیت، ۱۳۸۷، صص. ۲۲۰-۲۱۸). به هر حال، پشتیبانی عمومی از مجلس و مشروطه باعث عقب‌نشینی مستبدین شد و شاه در نخستین گام، نظام‌السلطنه مافی را که به مخالفت مشروطه شناخته نمی‌شد، به‌عنوان رئیس‌الوزرا معرفی کرد (کسروی، ۱۳۸۸، ص. ۵۴۸). باین حال، اوضاع هنوز کاملاً به حالت عادی بازنگشته بود. به هر حال، در ۲۹ آذر ۱۲۸۶ اجتماع میدان توپخانه برچیده شد (کسروی، ۱۳۸۸، ص. ۵۵۳). بعد از شکست ماجرای میدان توپخانه فضای سیاسی کشور نسبتاً آرام بود و شاه جرأت و توانایی نداشت که توطئه دیگری علیه مجلس طراحی کند و محتاط‌تر از گذشته به کار پرداخت. او به‌ظاهر وجود مجلس را پذیرفت؛ ولی کوشید عده‌ای از نمایندگان را به‌سوی خود بکشانند (کسروی، ۱۳۸۸، ص. ۵۷۹). در نهایت اختلافات و تعارضات محمدعلی شاه با مشروطه و مشروطه‌خواهان موجب اتخاذ تصمیم نهایی محمدعلی شاه برای براندازی جریان نوخواهی در ایران گردید. در پی این تصمیم، در دوم تیر ۱۲۸۷، مجلس شورای ملی - که نماد مشروطیت در ایران بود - به دست لیاخوف روسی به توپ بسته شد و نهاد مشروطه در هم شکسته شد.

۱۶۸

دسته‌بندی‌های سیاسی، نبود مدارا، ترور و وحشت

یکی از پدیده‌های مشروطه ایران که سبب‌ساز تعلیق آن گردید، پدیده شکل‌گیری دسته‌ها و گروه‌بندی‌های گوناگون در شهرهای مختلف بود که با عنوان انجمن‌ها سر برآوردند. در ایران پسامشروطه، انجمن‌ها و احزاب در قالب دسته‌بندی‌ها و جناح‌ها در راستای محدود کردن قدرت شاه شکل گرفت. این انجمن‌ها قبل از مشروطه وجود داشتند؛ ولی مخفیانه عمل می‌کردند، پس از انقلاب فعالیت آن‌ها علنی شد و رشد زیادی یافتند؛ حتی مخالفان مشروطه نیز انجمن برپا ساختند. رشد حیرت‌انگیز این انجمن‌ها نشانه خوبی نبود. این امر را می‌توان در نامه طالبوف به دهخدا دید

تهران کدام جانور است که در یک شب، صدویست انجمن زایید. وی می‌افزاید کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق‌الساعه حساب می‌کند؟ او با نگاهی تیزبین به نکاتی اشاره کرد که از نگرانی بیش‌ازحد از آن شرایط حکایت می‌کرد. وی ادامه می‌دهد: ایران تاکنون اسیر گاو دوشاخه استبداد بود، اما بعدازاین اگر به اداره خود قادر نشود، به گاو هزار شاخه دجاله‌ها دچار می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص. ۷۲)

حدود وظایف و عملکرد انجمن‌ها مشخص نبود و به همین علت در هر امری دخالت می‌کردند و باعث اختلال در فعالیت ادارات دولتی می‌شدند. انجمن‌ها عده‌ای فدایی مسلح داشتند که در صورت لزوم نمایندگان خود را برای طرح مطالبات و خواسته‌هایشان به مجلس می‌فرستادند و چون مجلس در مقابل دولت متکی به حمایت انجمن‌ها بود، با افزایش درگیری میان مجلس و دولت، بر قدرت انجمن‌ها نیز افزوده می‌گشت و کار به جایی رسید که حتی در مسائل داخلی مجلس دخالت می‌کردند (اتحادیه، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۸). این امر منجر به شکاف‌های عمیقی میان نیروهای مشروطه‌خواه در کانون‌های مشروطه‌خواهی شده بود. ملانصرالدین تعبیر جالب توجهی از آن دسته‌بندی و گروه‌بندی‌ها در آن روزگاران دارد: «تا زمانی که این مشروطه‌زهرماری نیامده بود گرگ‌وگوسفند باهم می‌چریدند. درست است که گاهی گرگ‌ها گوسفندان را می‌دریدند؛ اما مشروطه باعث شده اهالی شهرها مثلاً در تبریز چند دسته شوند: دسته شیخ سلیم، دسته میرزا علی آقا، دسته خیابانی، نمی‌دانم دسته میمون، دسته گرگ» (ملانصرالدین، ۱۹۰۷، ص. ۳). همین اختلافات و تعارض‌ها، دسته‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی و نبود فرهنگ مدارا باعث شد جامعه به دام عداوت‌ها و دشمنی‌های خونین، حذف و ترور فیزیکی کشیده شود و در نهایت یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی ایران در مسیر مشروطه‌خواهی ناکام بماند و به سمت حاکم شدن وضعیت استثنا و سرانجام خشونت حکومتی رضاخانی یا هوموساکریسم پیش برود.

هرج و مرج و شکل‌گیری جنبش‌های تجزیه‌طلبانه

نهضت مشروطیت با آرمان و هدف حاکمیت قانون به‌مثابه مهم‌ترین مؤلفه و زیرمجموعه آرمان مشروطه‌خواهی و دموکراسی خواهی رخ داد؛ اما قانون‌شکنی در فضای پسامشروطه به فراگیرترین پدیده تلخ تبدیل شد. به تعبیر کاتوزیان، واژه «مشروطه» نه تداعی‌کننده معنی حقیقی خود، یعنی حاکمیت قانون، بلکه تداعی هرج و مرج بود (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص. ۸۱). هرکس دزدی و غارت می‌کرد، گفته می‌شد که به مشروطه‌اش رسید (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص. ۸۶؛ ۱۳۹۵، ص. ۲۰۹). رهاورد روند مشروطه‌خواهی چیزی جز هرج و مرج و حکومت ملوک‌الطوایفی نبود. پیش از مشروطیت،

حکومت مرکزی ناتوان و پراکنده بود؛ و پس از مشروطیت نیز این وضعیت همچنان ادامه یافت. ویلسن در سفرنامه‌اش وضعیت اسفبار جامعه ایران پسامشروطه را چنین گزارش می‌دهد: «این روزها مشروطه و استبداد در تهران به جان هم افتاده و تقریباً همه مملکت در آتش هرج و مرج می‌سوزد. عده‌ای از خوانین و رؤسای عشایر هم در بعضی نقاط عَلم طغیان برافراشته و از اوامر حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کنند» (تکمیل همایون، ۱۳۸۴، ص. ۴۲۹). به دنبال فضای بازی که با مشروطیت ایجاد شده بود، در برخی از ولایات، آشوب‌هایی ظاهر شد و در مواردی خود شاه نیز که با اساس مشروطیت سر سازگاری نداشت، از طریق عاملان خود به آن آشوب‌ها دامن می‌زد (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۳۷۷)؛ بنابراین مشروطیت در ایران اعلام شد؛ اما وضعیت داخلی ایران به هر چیز شباهت داشت جز یک کشور مشروطه. نظم پیشین از دست رفته بود و هیچ نظم نوینی جایگزین آن نشد. به واقع در فضای اجتماعی-سیاسی پسامشروطه، «بحران در ایران پدید می‌کرد، هر گوشه کشور به دست جباری بود که به هیچ کس حساسی پس نمی‌داد. ایلات و عشایر همراه با سردهسته‌های راهزنان، اختلافات و مشکلات ایلی خود را بهانه کرده و به بهانه مشروطه و استبداد هر روز که می‌گذشت، میخی دیگر بر تابوت استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌کوبیدند» (آبادیان، ۱۳۹۰، ص. ۳۹۳؛ بشیری، ۱۳۶۶، ج ۶، ص. ۱۶۲۷). ناامنی، هرج و مرج و آشفته‌گی در سال‌های پس از استقرار دولت مشروطه به حدی رسید که برخی مشروطه‌خواهان آرزو می‌کردند که ای کاش وقتی در حال تلاش برای تحقق مشروطه بودند، وب‌ای آمد و می‌مردند و کار مشروطه به سرانجام نمی‌رسید (افشار یزدی، ۱۳۵۸، ص. ۵۲).

در اواخر دوران مشروطه، رضاشاه در فضایی از آشوب و هرج و مرج، از سوی روشنفکران و حتی روحانیون که از ناامنی، اشغالگری و تجاوز نیروهای خارجی خسته شده بودند، مورد استقبال قرار گرفت (کرمشایی، ۱۳۹۶، ص. ۱۵۶). به تعبیر محمدرضا قدس: «وجود مراکز متعدد قدرت و خودمختار در کشور و فقدان کامل امنیت و فروپاشی کشور دلیل اصلی حمایت مردم از دیکتاتوری به‌عنوان تنها ابزار توقف تجزیه کشور و تثبیت امنیت بود» (Ghods, 1990, p. 37).

۱۷۰

۲-۱-۴. رویدادهای خارجی تعلیق‌گر

رقابت و مداخلات قدرت‌های بزرگ

از اوایل دوره قاجاریه تا اواخر سده نوزدهم، روسیه و انگلیس، ایران را تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی خود درآورده و برای پیشبرد منافع و حفظ برتری خود در ایران، در رقابت با یکدیگر به سر می‌بردند. انگلیس ایران را سپر دفاعی هند، به‌ویژه در مقابل روسیه می‌دانست و هند

برای انگلستان اهمیت فراوانی داشت؛ به طوری که کرزن در این باره می‌نویسد: «انگلستان بدون هندوستان امکان زیست ندارد. در دست داشتن هند سند تعویض ناپذیری در فرمانروایی بر جهان شرق است» (کرزن، ۱۳۸۰، ص. ۲۱). از طرفی دیگر، روسیه نیز نه تنها چشم به هندوستان داشت، بلکه همچنین ایران را گذرگاهی برای رسیدن به آب‌های آزاد جنوب می‌دانست. موقعیت روس‌ها بعد از شکست دادن ایران در جنگ و تحمیل قراردادهای گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸)، به طرز چشم‌گیری در ایران ارتقا یافت و صاحب نفوذترین قدرت اروپایی در دربار ایران گردید (نوازی، ۱۳۸۶، صص. ۱۲۴-۱۲۲). از دیگر سو، انگلیس موقعیت خود را در موقعیت فروتری نسبت به روس می‌دانست. در اوایل قرن بیستم تحولاتی در عرصه مناسبات بین‌المللی رخ داد که در نهایت به رقابت بین دو دولت روس و انگلیس در ایران پایان داد.

ایران به عنوان کانون اصلی منافع متعارض روسیه و انگلیس سیاست رقابت‌آمیز دو قدرت بزرگ را سرانجام به سیاست مبتنی بر همگرایی دو کشور سوق داد (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴، صص. ۴۱۸-۴۱۳). اگرچه روس‌ها با برتری موقعیتی که داشتند مخالف تقسیم ایران بودند؛ اما در نهایت عواملی چون ایجاد روابط دوستانه میان انگلیس و فرانسه، شکست روسیه از ژاپن، ترس روس‌ها از نفوذ آلمان در خاورمیانه با اتخاذ سیاست «به‌سوی شرق» و تضعیف موقعیت روسیه در ایران در پی پیروزی انقلاب مشروطه، تغییر سیاست خارجی روسیه در ایران را اجتناب‌ناپذیر نمود و محافل حاکمه روسیه را متقاعد کرد که باید طرح قرارداد پیشنهادی انگلیس، مبنی بر تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ را بپذیرند (Keddi, 2006, pp. 69-70). بعد از امضای این قرارداد که بلوشر آن را یکی از «مصیبت‌بارترین» وقایع دوران جدید معرفی می‌کند (بلوشر، ۱۳۶۹، ص. ۲۵)، دوره جدیدی از روابط دولتی در ایران آغاز شد؛ دوره‌ای که به قول محمود، انگلیس، روس‌ها را آزاد گذاشت تا هر نوع فتنه و فساد که می‌خواستند، در ایران برپا کنند (محمود، بی‌تا، ج ۸، صص. ۲۱۱-۲۱۲). در طی این دوره که تا وقوع انقلاب شوروی در ۱۹۱۷ به طول انجامید، سیاست خارجی دولتی در ایران بر طبق این قرارداد تنظیم می‌گردید.

اولتیماتوم روس

یکی از مهم‌ترین رویدادهای خارجی سبب‌ساز تعلیق مشروطیت در ایران اولتیماتوم روسیه بود که با تحریکات اقلیت مجلس شورای ملی مضاعف شد. روس‌ها که از اقدامات غیرمستقیم خود برای از بین بردن حکومت مشروطه‌خواهان نتیجه‌ای نگرفته بودند و از سوی دیگر، شکست پی‌درپی اردوهای شاه مخلوع، آنان را خشمگین و از اصلاح امور مالی و اقتصادی که مانع مداخله آنان در امور داخلی ایران می‌شد به شدت ناراضی بودند، این بار تصمیم گرفتند مستقیماً وارد عمل

شوند (ملک‌زاده، ۱۳۶۳، ج ۷، ص. ۱۴۴۵؛ کسروی، ۱۳۸۸، ص. ۴۸۶). روس‌ها، زیان‌بخش‌ترین مسئله برای روسیه را، حضور مورگان شوستر در تهران می‌دانستند و نمی‌توانستند نقش شوستر در ناکام گذاردن سعی شاه سابق در بازگشت به سلطنت فراموش کنند. همچنین روسیه از تلاش‌های مداوم شوستر برای قطع مداخله خارجی در امور ایران ناراضی بودند؛ بنابراین روس‌ها دنبال فرصتی برای تلافی بودند که تصمیم شوستر به انتصاب استوکس به فرماندهی نیروهای ژاندارم مالی ایران، بهانه لازم را فراهم نمود (بنکداریان، ۱۳۹۲، صص. ۳۶۴-۳۶۳).

دولت روسیه در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱ طی اولتیماتومی خواستار عذرخواهی رسمی تهران به خاطر رفتار نامناسب ایرانی‌ها نسبت به افسران سرکنسول روسیه و همچنین خواستار بیرون بردن ژاندارم‌های خزانه‌داری از املاک شعاع‌السلطنه شد؛ چراکه ایران درخواست عزل سرکنسول روسیه و بیرون بردن قزاق‌ها از خانه شعاع‌السلطنه را داشت و این درخواست از نظر روس‌ها امری ناروا تلقی می‌شد. با سرباز زدن همه وزرای ایران از موافقت با چنین شرایط سنگینی، کابینه ایران یکجا استعفا داد (ناظم، ۱۳۸۰، صص. ۱۳۲-۱۳۱). ایرانی‌ها دست به دامان انگلیس شدند؛ اما تنها توصیه‌گری به آنان، قبول تقاضای روسیه و عذرخواهی رسمی بود. وی اطمینان می‌داد که این عمل به عقب‌نشینی سریع نیروهای روسی اعزامی به قزوین خواهد انجامید؛ بنابراین کابینه ایران شتابان تشکیل یافته و وزیر خارجه ایران شخصاً عذرخواهی ایران را تسلیم نماینده روسیه در تهران کرد؛ اما نه تنها نیروهای خود عقب‌نشینی نکردند، بلکه نیروهای روسی بیشتری همچنان وارد شمال ایران می‌شد (بنکداریان، ۱۳۹۲، صص. ۳۹۲-۳۹۱)؛ اما اوضاع داخلی چنان نابسامان بود که پیش از آنکه کار به اولتیماتوم برسد، حکومت مشروطه در بحران عمیقی فرو رفت؛ بحرانی که محمدعلی شاه برانگیخته بود. روس‌ها تصمیم گرفتند از بازگشت شاه مخلوع به سلطنت حمایت کنند. به همین منظور، او را همراه با اسلحه و مهمات، از طریق یک کشتی تجاری روسی، در نزدیکی استرآباد پیاده کردند (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴، ص. ۵۷۴). هدف روس‌ها که نقش مسلمی در تلاش محمدعلی شاه جهت بازگشت به تخت سلطنت داشتند، از میان بردن حکومت مشروطه ایران بود (افشاریزدی، ۱۳۵۸، صص. ۱۲۸-۱۲۲). به این ترتیب، دو اولتیماتوم روس‌ها که یکی پس از دیگری به ایران دادند، باعث پایان دادن به انقلاب ایران و سبب‌ساز تعلیق نهضت مشروطیت در ایران شد.

۱۷۲

جنگ بین الملل اول

احمدشاه در تیرماه ۱۲۸۸ وارث کشوری شد که از نظر سیاسی و اقتصادی بسیار آشوب‌زده بود و به هیچ‌وجه آمادگی رویارویی با گرفتاری‌های جنگ جهانی اول را نداشت (فرخ، ۱۳۹۷،

ص. ۳۹۷). در آغاز جنگ جهانی اول، اوضاع کلی ایران - از نگاه یک مأمور خارجی به نام اولسون - ترکیبی بود از مشکلات اقتصادی، کشمکش‌های سیاسی، حضور نیروهای روس و انگلیس در مناطق مختلف کشور، ضعف دولت مرکزی، نافرمانی ایلات و عشایر و نبود ارتشی مجهز و وفادار (اولسون، ۱۳۸۰، ص. ۴۹). آنچه باعث شده بود این حاکمیت به مستعمره‌ای کامل تبدیل نشود رقابت روس و انگلیس بود (میروشنیکوف، ۱۳۵۷، ص. ۳۰). هرچند دولت وقت (مستوفی‌الممالک) سیاست رسمی کشور را بی‌طرفی اعلام کرد؛ اما اهمیت موقعیت ایران برای قدرت‌های درگیر، عدم توجه به بی‌طرفی ایران را به دنبال داشت و هر یک بخش‌هایی از خاک ایران را اشغال کرده بودند؛ به گونه‌ای که پیش از آغاز جنگ، در نزاع خرس و نهنگ-روس و انگلیس - طی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کرده بودند. به هر حال، جنگ جهانی اول پیامدهای فاجعه‌باری برای ایران و تعلیق مشروطه‌خواهی و حاکمیت وضعیت استثنا داشت (ward, 2009, pp. 123-124). قحطی مصیبت‌باری که در پی آن رخ داد، جان دو تا سه میلیون ایرانی، یعنی حدود یک‌چهارم جمعیت کشور را گرفت (Majd, 2013). قحطی و اپیدمی گریپ یا آنفولانزای مهیب اسپانیایی (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص. ۲۱۷) انسان‌های بیشتری را به کام مرگ کشاند. مسلح شدن طوایف محلی ایران به دست قدرت‌های خارجی موجب ظهور جنبش‌های خودمختاری شد. این جنبش‌ها تأثیر نامطلوبی در اقتصاد داشتند؛ زیرا موجب آشوب و بی‌نظمی در ارتباطات و روابط بازرگانی می‌شدند (فرخ، ۱۳۹۷، ص. ۴۱۷). به این ترتیب، با مداخله‌های بیگانگان، مجالس مشروطه یکی پس از دیگری به تعطیلی و تعلیق کشانده شد، دولت‌های مشروطه سقوط کرده و نیروهای آزادی‌خواه پراکنده شدند و این امر پایان اقتدار دولت مشروطه و مشروطه‌خواهان در ایران بود.

قرارداد ۱۹۱۹

در پایان جنگ جهانی اول شرایط به گونه‌ای بود که به تعبیر کاوه فرخ «ایران بر لبه پرتگاه تجزیه قرار داشت» (فرخ، ۱۳۹۷، ص. ۴۳۰). مجموعه‌ای از عواملی همچون اقتصاد آشفته، قحطی گسترده، سوء مدیریت حکومت مرکزی ناکارآمد، راهزنی لجام‌گسیخته، بی‌قانونی گسترده و حضور سربازان بیگانه سبب‌ساز بروز شورش‌های محلی و آشوب‌های زیادی در ایران شده بود. این شورش‌ها را کمابیش می‌توان مثل شورش‌های قبلی مرتبط با نهضت مشروطه (میرزا کوچک خان و جنگلی‌های گیلان) یا شورش‌هایی که مبنای نهضت مشروطه بود تقسیم‌بندی

کرد. این شورش‌ها و آشوب‌ها نمونه‌ای از تاریخ ایران در قرن چهاردهم شمسی بود: «هرگاه حکومت مرکزی ضعیف می‌شد درخواست‌ها برای خودمختاری محلی افزایش می‌یافت» (Potter, 2008, p.141).

بنابراین به محض متارکه جنگ بین الملل و اعلام تصمیم حکومت انگلستان دایر به عدم مداخله در امور داخلی روسیه و احضار قوای انگلیس از این کشور و منطقه خاورمیانه، لرد کرزن مذاکره برای عقد قرارداد با دولت ایران را آغاز کرد. مذاکرات سری و طولانی مدت و ثوق‌الدوله و وزیر کابینه (نصرت‌الدوله وزیر خارجه و صارم‌الدوله وزیر مالیه) او با دولت انگلیس و وزیر مختار انگلیس در تهران (سرپرسی کاکس) برای توافق بر سر کم و کیف نحوه همکاری متقابل دو کشور، دقیقاً تحت چنین شرایط و الزاماتی صورت گرفت و در نهایت بعد از نه ماه مذاکره منجر به عقد قرارداد ۱۹۱۹ شد (صالحی، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۶). از طرف حکومت انگلستان به مشارالیه تضمین کتبی داده شد که «... وی و جانشینانش، مادام که بر وفق سیاست و صواب‌دید بریتانیا در ایران عمل کنند، از حمایت دوستانه دولت انگلیس برخوردار خواهند شد» (بشیری، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ص. ۱۱). هنوز چند روزی از انتشار متن قرارداد در تهران نگذشته بود که با مخالفت بسیاری از رجال سیاسی، روشنفکران و روحانیان مواجه گردید. به تعبیر کاتوزیان تنها قراردادی که همه با آن مخالفت نمودند همین قرارداد ۱۹۱۹ بود. راهبرد وثوق‌الدوله به جای گوش دادن به انتقادات و نصایح، ایجاد فضای سانسور و خفقان شدید و اعلان حکومت نظامی در تهران بود (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۴، صص. ۱۳۵-۱۲۹). نورمن (وزیر مختار جدید انگلیس) برای جلوگیری از تهاجم بلشویک‌های گیلان به پایتخت و همچنین تشکیل مجلس شورای ملی ایران و تصویب قرارداد ایران و انگلیس موجبات روی کار آوردن مشیرالدوله را فراهم نمود. وی ضمن انجام اقدامات دیپلماتیک برای حل مسئله مسالمت‌آمیز گیلان، لشکر قزاق ایران را که فرماندهی آن را هنوز افسران روسی بر عهده داشتند، به شمال فرستاد. شکست لشکر قزاق بعد از موفقیت‌های اولیه، بهانه لازم به دست انگلیسی‌ها (نورمن و فرمانده جدید نورث پرفورس، یعنی ژنرال آیرون‌ساید) برای انحلال لشکر قزاق ایران و ایجاد قشون متحدالشکل به فرماندهی افسران انگلیسی را داد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، صص. ۳۵۵-۳۴۹). برساختن دگری سیاسی و بزرگ‌نمایی خطر کمونیسم و بلشویسم یکی از شاخص‌هایی است که به ایجاد وضعیت استثنا و هموساکریسم رضاخانی می‌انجامد. برساختن دگری سیاسی با محوریت حمله ارتش سرخ یا بلشویک‌های ایرانی آن‌چنان در اذهان مردم و مسئولین حکومتی ریشه دوانیده بود که حتی در جریان کودتای سوم اسفند

برخی چنین می‌پنداشتند که قزاق‌ها نیز بلشویک شده و به تهران آمده‌اند تا رژیم سلطنتی را براندازند و به جای آن رژیم جمهوری شورایی روی کار آورند.

۲-۴. سبب‌سازهای اندیشه‌ای تعلیق و استثنا

نظریه مترقی مشروطه‌خواهی که به‌درستی «آستانه جدید» (طباطبایی، ۱۳۹۲، صص. ۲۱، ۵۲۷، ۵۸۹، ۵۳۰) ایران نام گرفته است، قصد داشت تا با تحدید قدرت و حدود سلطنت در ایران معاصر بر پایه قانون‌های بنیادین (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۵۳۹)، اساس مشروطیت را بنا نهد؛ اما واقعه مشروطه دیری نپایید و از دل آن «بلیه عظمی» (پرن و احمدوند، ۱۳۹۷، ص. ۱۰۳)، سلطنت مطلقه و هموساکریسم رضاشاهی شکل گرفت. هرچند گفتمان «ستنی» در مواجهه با گفتمان «تجدد» مبتنی بر اصول مشروطه‌خواهی برای تحدید قدرت سیاسی، دچار گسست شد؛ اما درعین حال پاره‌ای از عناصر و وقته‌های آن توانستند به شکلی خود را حفظ و بازتولید نمایند تا جایی که بسترساز اندیشگانی وضعیت استثنا در ایران معاصر شوند. در این قسمت تلاش خواهیم کرد این عناصر و وقته‌ها را مورد مذاقه قرار دهیم.

سنت قدمایی ایران و اندیشه کیهانی خیمه‌ای: آشنایی ایرانیان با امواج تجددخواهی و مدرنیته، سرآغاز «کشف دردناک دگری» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶، ص. ۳۲) و ادراک جدیدی بر پایه «خودآگاهی» نسبت به موقعیت خویش بود. مراوده با اندیشه‌های مشروطه‌خواهی و آمدوشد به یوروپ، به ایرانیان نشان داد که شکل دیگری از مناسبات اجتماعی و سیاسی، طرز دیگری از حکومت و «نوع دیگری از بودن» هم جدای از آنچه می‌دانستند و به آن آشنایی داشتند، می‌تواند وجود داشته باشد. در این زمان بود که نخبگان و کنشگران ایرانی متوجه نوعی تخالف و ناهماهنگی زمانی میان نظام اندیشه و ساختار ذهنی خود با دیگری مدرن شدند و همین نقطه آغاز تحولی بی‌سابقه بود. گسستی میان وجوه متنوع حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران ایجاد شد که می‌توان از آن به «تخالف سنت قدمایی و الزامات نهادی جدید» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ص. ۵۶) تعبیر کرد. این سنت قدمایی اولاً خود را در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی ایران بازتولید نموده است، ثانیاً در مواجهه با اندیشه مدرن و الزامات تجدد، روشنفکران ایرانی را دچار نوعی اعوجاج اندیشگانی نموده است.

بنیادی‌ترین نظریه سیاسی تاریخ ایران که هیچ‌گاه دچار گسست نشده و در تمام ادوار تاریخی ایران به‌نوعی تداوم داشته، نظریه «ایران‌شاهی» است. این نظریه، حاکم یا به‌طور دقیق‌تر «شاه» را اصلی‌ترین نیروی عرصه سیاسی ایران باستان و پس از آن می‌داند و کل امر سیاسی

را در جامعه پیرامون او سامان‌دهی می‌کند (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۶، ص. ۴۳). در مرکز سامانه سیاسی اندیشه ایران‌شهری یا همان خرد مزدایی، منصب شاهی که در شخص پادشاه متبلور شده، قرار دارد. فره ایزدی مفهوم کانونی اندیشه شاهی - آرمانی است. مفهومی که باید آن را از مهم‌ترین عوامل تداوم اندیشه سیاسی ایران‌شهری از ایران باستان تا ایران اسلامی دانست (رستم‌وندی، ۱۳۹۲، ص. ۵۵).

اندیشه فره ایزدی یا حق حاکمیت الهی در ایران نیز پس از اسلام از بین رفت و در قالب ظل‌الله که در حقیقت همان فروغ خداوندی یا فره ایزدی در ایران باستان بود، بازتولید شد (رجایی، ۱۳۷۲، ص. ۹۷). این گفتمان سلطنتی - مذهبی در دوران قاجار که عقیده به حکومت پادشاهی استبدادی و مقدس بودن وجود سلطان را از صفویان به ارث برده بودند، نیز تداوم یافت (طباطبایی، ۱۳۸۶، صص. ۳۰۵-۳۰۳). سلطان در سراسر تاریخ ایران زمین و به‌ویژه در دوره اسلامی فردی است که از او تحت عنوان «سایه خداوند» و دارای ولایت مطلقه یاد می‌شود، چنان‌که در کلیله و دمنه نیز اشاره شده: «... که ایشان سایه آفریدگارند عزّاسمه در زمین و عالم بی‌آفتاب عدل ایشان نور ندهد و احکام ایشان در دماء و فروج و جان و مال رعایا نافذ باشد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۵). در گفتمان اسلامی حمایت و تأیید خداوند در سلطان به شکل سایه ظهور پیدا می‌کند. سلطان از آن‌رو که جانشین خداوند محسوب می‌شود، سایه وی نیز به شمار می‌آید؛ سایه نیز از ذات اصلی جدایی‌ناپذیر است. نظریه‌پردازان مقام ظل‌اللهی توجیه چنین لقب والایی به سلاطین ظالم به تفسیر مقام ظل‌اللهی پرداختند تا جایی که قهر و خشم سلطان را سایه‌ای از قهر و غضب الهی و شوکت و اقتدار وی را سایه‌ای از شوکت و اقتدار الهی برشمرده آفتاب سلطنت او را به حکم «السلطان ظل‌الله» سایه خویش کرامت نماید و حکم دادند: کسی نمی‌تواند اقدامات و سخنان سلطان را مواخذه نماید و مورد بازخواست قرار دهد (خنجی، ۱۳۸۴، ص. ۱۷) و رعایا تنها باید اطاعت کنند، چنانچه سلطان ظلم کرد، بر او گناه و بر صبر رعیت ثواب است. بدین ترتیب سلطان در صورت ارتکاب خطا و ظلم و ستم از خشم و اعتراض مردم مصون خواهد بود؛ زیرا تنها خدا، مرجع بازخواست سلطان است. این نگرش قداست‌آمیز نسبت به مقوله قدرت سیاسی علی‌رغم ورود مدرنیته به ایران و تغییر نگاه بخشی از مردم طبقه متوسط، همچنان نگرش غالب در میان توده مردم بود.

مدرنیته سیاسی و دیالکتیک اندیشه؛ برآمدن شاهنشاهی مدرن و تعلیق مشروطیت: برای درک تطورات اندیشگانی عصر مشروطه در ایران می‌بایست به نحوه مواجهه مدرنیته با ایران پرداخته شود. نخستین تجربه تاریخی ایران در مواجهه با مدرنیته غرب را می‌توان به دوره قاجار

و شکست‌های نظامی-سیاسی در برابر دنیای مدرن و پرسش معروف عباس میرزا از خود، از جامعه و از حکومت ایران دانست؛ وقتی که او در سال ۱۸۰۵ میلادی از ژوبر، نماینده ناپلئون پرسید: «آنچه توانایی است که شما را تا این اندازه از ما برتر ساخته است؟... شما هنر حکومت نمودن، هنر پیروزی یافتن، هنر به کار انداختن وسایل انسان را می‌دانید؛ در صورتی که ما گویی محکوم شده‌ایم که در لجن‌زار نادانی غوطه‌ور باشیم و به‌زور دربارهٔ آیندهٔ خود می‌اندیشیم...» (ژوبر، ۱۳۴۷، ص. ۱۳۷). همان‌طور که سید جواد طباطبایی عنوان می‌کند: «در این عبارات ولیعهد ایران می‌توان ژرفای بحران که در وجدان ایرانی، یا دست‌کم در گروه‌هایی از کارگزاران و نخبگان ایجاد شده بود، دریافت» (طباطبایی، ۱۳۸۵، صص. ۱۳۵-۱۳۴). از سوی دیگر، پرسش عباس میرزا از آن‌رو مهم است که پاسخ به آن، سرنوشت آینده ایران را رقم زد. پس از شوک اولیه و بیدار شدن رجال قاجاری «هاج و واج از خواب» (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶، ص. ۳۸) و هراسان، این رویدادها آغازگر یک‌روند دردناک و دیرپای پرسش‌گری شدند که اندک‌اندک راه را برای پیدایش آنچه نهضت تجدّد (جنبش مشروطه‌خواهی و مدرنیستی ایران) نام گرفت، هموار ساخت (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶، ص. ۳۹)؛ بنابراین تجدّدخواهی ایرانیان نیز مقوله‌ای برآمده از احساس درماندگی ناشی از شکست در مقابله با تهاجمات استعماری بود. بدین ترتیب، می‌توان یکی از ویژگی‌های جوامع درگیر با «تجدّد پیرامون» و مدرنیته را، اشتغال مداوم به پرسش‌های برآمده از چنین وضعیتی و تکاپوی برآمده از احساس شکست دانست.

بنابراین اندکی پس از ظهور اندیشهٔ مشروطه‌خواهی در ایران چندین تلقی یا روایت غالب از اندیشهٔ مشروطه به وجود آمد: نخست منورالفکران لیبرالی که به اصول و مبانی مشروطه‌خواهی در غرب اعتقاد داشتند و در نظر آنان مشروطه نه تنها شامل قانون اساسی ناظر بر تعیین حقوق و حدود دولت و ملت و تحدید قدرت شاه و تفکیک قوا بود، بلکه مشروطیت مبتنی بر نظام دموکراسی برآمده از اندیشهٔ سیاسی فیلسوفان عصر روشنگری بود که بر حقوق طبیعی و فطری و آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت تأکید داشت. با پافشاری این جریان فکری، اصول مساوات و آزادی و حاکمیت مردم در متمم قانون اساسی گنجانده شد و به تصویب مجلس رسید. سید حسن تقی‌زاده از رهبران فرقهٔ دموکرات در مجلس دوم و از مدافعان مشروطه با مبانی عرفی و قانونی بود. دوم، علمای مخالف مشروطه که عناصر و مؤلفه‌های مشروطه‌خواهی نظیر پارلمان را نهادهی ضد اسلامی و مغایر با مبانی شرعی می‌دانستند؛ به همین دلیل، با طرح مشروطهٔ مشروعه به مخالفت با مفاهیمی چون مساوات و آزادی پرداختند و در پی تطبیق مفاهیم مذکور با قواعد فقهی و احکام شرعی برآمدند. شیخ فضل‌الله نوری اصلی‌ترین و نامدارترین عضو این جریان فکری بود

(منصور بخت و فرجی، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۹). سوم، علمای مشروطه‌خواهی بودند که در تلقی خود از مشروطیت، مشروطه را نهاد سیاسی عرفی می‌دانستند و علی‌رغم معطل برشمردن حکومت شرعی و غصبی دانستن هرگونه حکومتی در عصر غیبت، حکومت را از آن جمهور مردم دانسته و به دلیل ترجیح عقلانی مشروطیت بر استبداد و امکان دفع افسد و اقبح به فاسد و قبیح و حفظ بیضه اسلام و اجرای بهتر قوانین شرع در نظام مشروطه، از مشروطیت حمایت کرده و در پی انطباق مشروطه با اصول اسلام بودند. آخوند خراسانی، محلاتی و نائینی از برجستگان فکری این گفتمان به شمار می‌آیند (منصوربخت و فرجی، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۰). این گفتمان‌های سه‌گانه اصلی در حال رقابت و منازعه بودند. بر اثر روند شتابان جریان تجدد و گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایانه در اروپا، از درون گفتمان مشروطه‌خواهی، گفتمانی تحت عنوان «ملی ایران‌گرا» به وجود آمد که به تدریج به گفتمان‌های اصلی رقیب هم تبدیل شد. منظور از گفتمان ملی ایران‌گرا گفتمانی است که دال مرکزی آن تمامیت ارضی با صبغهٔ بستانی و سلطنت متمرکز و قدرتمند، استبداد منور و تجدد آمرانه، تقبیح تجزیه‌طلبی و ارج‌داری زبان فارسی است (بیگدلو، ۱۳۸۰، صص. ۲۸۵-۲۳۸). این گفتمان از دل گفتمان مشروطه‌خواهی بیرون آمد، اما در دورهٔ پشامشروطه و دوران رضاشاه تحت تأثیر نگرش‌های ملی‌گرایانه جدید وجه ایدئولوژیک پیدا کرده و به ایدئولوژی رسمی تبدیل گردید. روشنفکران این گفتمان با برجسته کردن ناامنی پیشاکودتا و خطر اضمحلال ایران و بر ساختن ترس از دگری سیاسی (نفوذ کمونیسم)، مشروعیت حکومت پهلویسم و حاکم شدن وضعیت استثنا را تدوین و توجیه نمودند.

بازنمایی تعلیق/استثنا در اندیشهٔ ملی‌گرایان مدرن: از جهتی دیگر می‌توان گفت به‌طور کلی در سطح اندیشگی بعد از مشروطه دو روایت سیاسی عمده قابل تمییز هستند: یک طیف طرفداران مشروطیت نظام بودند که الگوی مشروطه‌خواهی در فرم‌دهی به ساختار قدرت سیاسی را مناسب‌ترین راه‌حل عبور از معضلات سیاسی اجتماعی ایران می‌دانستند؛ اما آنچه این گروه را به انفعال عملی می‌کشاند، نیافتن راهکارهای جایگزین مناسب بود که در اثنای سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ منجر به ناکامی در رسیدن به اهداف دیرینشان - یعنی پارلمان واقعی، استقرار قانون، تحدید قدرت مطلقه و استقلال ایران - شده بود. مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مصدق، دولت‌آبادی، مخبرالسلطنه هدایت و... از جمله این افراد محسوب می‌شدند؛ اما طیف دیگر نخبگان سیاسی که می‌توان آن‌ها را ملی‌گرایان مدرن یا تمرکزگرایان نخبه‌گرا نامید، برخلاف مشروطه‌طلبان، اتکای به نخبه‌گرایی و تمرکز قدرت سیاسی را آلترناتیو فرم‌دهی به ساخت قدرت سیاسی قلمداد می‌کردند. این طیف شامل مهاجرین (بعد از استبداد صغیر)

و دانشجویان ایرانی می‌شدند که در برلن و لوزان و پاریس می‌زیستند و کانون‌های تفکر برون‌مرزی این گروه به شمار می‌آمدند (اکبری یاسوج و گرجی ازندریانی، ۱۳۹۶، ص. ۱۶۵) تفکر سیاسی و اجتماعی این دسته از روشنفکران بیشتر معطوف به تمرکزگرایی در ساخت قدرت، وحدت ملی و نوعی عمل‌گرایی در امور سیاسی بود؛ و کانونی‌ترین مفهوم آنان برای اداره حکومت در قالب «استبداد منور» قالب‌بندی می‌شد (بهنام، ۱۳۷۹، صص. ۳۷۸-۳۷۷).

اعتقاد به نخبه‌گرایی و التجا به اندیشه شخص‌گرایی - شخصی که این توانایی را داشته باشد که بحران ناشی از ناکامی مشروطه و جنگ جهانی را دفع کند - در این دوره سویه اندیشه دولت‌سازی را به محاق برد. در چنین فضایی حمایت از رضاشاه که عمدتاً نتیجه اندیشه‌های ملی‌گرایانه، دنیوی و متجددانه این طیف از روشنفکران بود توانست خود را در سطح جامعه هژمون سازد (اکبری یاسوج و گرجی ازندریانی، ۱۳۹۶، ص. ۱۶۶). به‌طور کلی، گفتار اصلی و ذهنیت این دوران در خصوص تعلیق مشروطه‌خواهی و حاکم شدن وضعیت استثنا دور می‌زد و این ذهنیت در مهم‌ترین نشریات فارسی‌زبان آن زمان و همچنین روشنفکران مروج آن طرح و بازنمایی شده است. ناکامی مشروطیت در حل بحران‌هایی که طی دوره‌ای چهارده‌ساله با آن دست به گریبان بود سبب شد که روشنفکران کانونی‌ترین تصور تحول در ایران، یعنی مبارزه با استبداد و تحدید قدرت سیاسی را به نقد بکشند. یکی از عناصر کلیدی در فضای انتقادی این دوره نقد مشروطیت و آسیب‌شناسی ساختار اجتماعی ایران و بستری بود که مشروطه را در رسیدن به اهدافش ناکام گذاشته بود. در وهله اول کسانی مشروطه را به باد انتقاد گرفتند که خود در زمره فعالان دوره مشروطه و از پیشگامان ایجاد گفتمان مشروطیت بودند. نویسندگان این دوره، در کنار نقد مشروطه، ایده ضرورت اتکا به فردی دیکتاتور و مستبد را مهم‌ترین جایگزین و بدیل مشروطه معرفی کردند، فردی که ایران را به سمت مدرنیزاسیون و نظم هدایت کند. ظهور یک رستاخیز و رهبری آهنین پنجه (غنی، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۸)، پیدایش یک دماغ منور و فکر باز (ایران‌شهر، ۱۳۰۴، ش ۱۲)، اداره استبدادی خوب و ترقی طلب (کاوه، ۱۹۲۰، ش ۴۵)، استبداد منور و دیکتاتور ایدئال و عالم با مدرن‌سازی ذهنیت‌ها (کدی، ۱۳۸۵، ص. ۲۱۵) و تجدد آمرانه (اتابکی، ۱۳۹۵؛ معظم‌پور، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۴) از جمله مفاهیمی بودند که برای توصیف این مصلح اجتماعی و توسعه‌گرا به کار برده می‌شد.

۳-۴. سبب‌سازهای نهادی تعلیق و استثنا

نهادهای و شرایط منتج از آنها پدیدآورنده خط‌مشی‌های سیاسی‌اند. اهمیت یافتن نهادها در

تحلیل سیاسی و اجتماعی این امکان را برای محققان فراهم می‌سازد تا از زاویه دستاوردهای مفهومی و نظری این حوزه به بازخوانی رخدادها و فرایندهای تاریخی بپردازند و بی‌گمان این فرصت مناسبی برای آزمودن چهارچوب‌های جدید در تحلیل تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در یک قرن اخیر است. مورخان، صاحب‌نظران علوم سیاسی و جامعه‌شناسان تاریخی برآنند که دگرگونی‌های مهمی در ساختار جامعه ایران اول قرن بیستم رخ داده است و انقلاب مشروطه منجر به پیدایش نهادهای سیاسی تازه‌ای در اواخر دوره قاجار شد و نهادهای شکل گرفته، نقطه عطفی در تاریخ تحولات جامعه ایران بوده‌اند (فاضلی و اشتیاقی، ۱۳۹۲، ص. ۴۰).

از این حیث انقلاب مشروطه نخستین حرکت برای برپایی دولتی قانونمند و محدود بر اساس نهادهای جدید برای تحقق خواسته‌های نیروها و طبقات اجتماعی آسیب‌دیده از تحولات نیمه دوم قرن نوزدهم جامعه ایران است و مهم‌ترین دستاورد آن پیدایش نهادهایی بود که نویدبخش تغییر ساختار قدرت سنتی بوده‌اند. به بیان یکی از اندیشمندان: «یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهای جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، مانند هر دگرگونی دموکراتیکی دیگر، استقرار نهادهای نظام سیاسی جدید و تثبیت آزادی‌ها بود» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۳۸۳). بر اساس روح قانون اساسی مشروطیت ایران، مجلس اساس و بنیاد مشروطیت به شمار می‌رفت که می‌بایستی مهم‌ترین دغدغه خاطر مشروطه‌طلبان را که عبارت بود از مهار قدرت مطلقه شاه، از طریق نظامی شناخته‌شده، یعنی قانون و اجرای نظارت بر اجرای آن، جامعه عمل ببوشاند (جعفری ندوشن و زارعی محمودآبادی، ۱۳۸۲، صص. ۱۴۰-۱۳۹).

یکی از مهم‌ترین استلزامات شکل‌گیری نهادهای مدرن در هر کشوری منوط به شکل‌گیری یک مسئله نظری یا نظام معنایی و اندیشگانی و فکری ملازمه آن است. به عبارت دیگر، هیچ نهاد یا پدیده‌ی مدرنی بدون عنصر اندیشه‌ای به معنای واقعی وجود نخواهد داشت و در پیشینه هر نهاد مدرنی بایستی یک اندیشه متناسب با آن نظام معنایی وجود داشته باشد. در ایران معاصر نه نهادهای مشروطه‌خواهی و نه اندیشه متناسب با آن نظام معنایی نیز می‌توانست شکل بگیرد. این وضعیت سپهر سیاست ایران چه در دوره آشوب و چه در دوره مطلقه، صدق می‌یابد. اگرچه دفتر مشروطه‌خواهی ایرانیان با اندیشه تحدید قدرت سیاسی و نهادهای متناسب با آن باز شد و حقوق‌دانان شرع و عرف از آن دفاع می‌کردند؛ اما «هرکس به تمنایی در گلشن» مشروطیت آمده بود و همین چندگانگی در حوزه اندیشگانی به حوزه نهادهای سیاسی منتقل شد و باعث شد تا شاهد استمرار نهادهای متناسب با اندیشه مشروطیت نباشیم. در ایران عصر پسامشروطه، ضعف عمیق بنیادهای مشروطیت از یک‌سو و رویدادهایی که مانع تحقق تحول

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران می‌شد از سوی دیگر باعث شد تا ناهمبندی در بُعد نهادها اتفاق بیفتد.

با وقوع نهضت مشروطیت اگرچه برخی نهادها مانند مجلس، قانون اساسی، احزاب، نظام عدلیه و انجمن‌های سیاسی شکل گرفتند؛ اما دولت مشروطه به دلیل ظهور در بستر نامناسب تاریخی خود در ایجاد نهادهای مشروطه‌خواهی با شکست مواجه شد. هرچند نهادهای مختلف سیاسی و حقوقی برای نخستین بار در ایران شکل گرفت، اما بنا به دلایلی که گفته شد، این نهادهای شکل گرفته، نیم‌بند ماند و خواسته‌های نهادهای مشروطه‌طلبان نافرجام باقی ماند. نهادهای سنتی همچون شاه، دربار، شاهزادگان، حکام ایالات، روسای قبایل و روحانیون در دولت پیشامدرن، به‌عنوان مراکز قدرت قلمداد می‌شدند که پس از مشروطه با سایر قانون‌های قدرت مانند مجلس، انجمن‌ها و احزاب سیاسی در تقابل قرار گرفتند. این موضوع، بیش از هر چیز به هرج و مرج و آشوب در دوران پسامشروطه دامن زد.

در پی بحرانی همه‌جانبه که سرانجام به نهضت مشروطیت انجامید، نظام مطلقه قبلی تضعیف شد؛ ولی هنوز نظام تازه‌ای که کارآیی بیشتری داشته باشد جایگزین آن نشده بود. به تعبیری، باوجود پذیرش مشروطیت و اقبال عمومی به حاکمیت قانون و تأسیس نهادهای مردم‌نهاد، استقرار نظم سیاسی جدید را موجب نشد. به تعبیر سیف: «اگر بخشی از این گناه به گردن حامیان نظام مطلقه پیشین باشد که در این مهم کارشکنی می‌کردند، بی‌گمان بخشی از آن به گردن خود فعالان نهضت است که به‌قدر کفایت هوشیار نبودند» (سیف، ۱۳۹۰، صص. ۱۶۶، ۲۴۳) به دلیل فقدان شرایط نهادی در کنار سایر عوامل ساختاری-رویدادی و اندیشه‌ای لازم (که به آن اشاره شد) برای شکل‌گیری نهادهای مشروطه‌خواهی، درنهایت از دل انقلاب مشروطه هرج و مرج بیرون آمد. فاصله دوازده‌ساله پیروزی انقلاب در سال ۱۲۸۸ تا کودتای ۱۲۹۹ دوره هرج و مرج در مرکز و ولایات بود (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص. ۸۱). از یک‌سو توان دولت تضعیف‌شده بود و از سوی دیگر، به دلیل همین ضعف حکومت مرکزی، خودمختاری در ولایات که عمده‌تأ در دست عشایر بود افزایش یافته بود (فوران، ۱۳۷۷، ص. ۲۸). در چنین شرایطی یعنی هرج و مرج ناشی از کاهش توان قدرت مرکزی و ناامنی به وجود آمده ناشی از آن، زمینه اجتماعی برای ظهور قدرت جدیدی که این وضع آشفته را سامان دهد، فراهم شد (کدی، ۱۳۸۰، ص. ۱۳).

انقلاب مشروطه تنها در پی سرنگونی یک دولت خودکامه نبود، بلکه می‌خواست دولتی محدود به قانون و پاسخ‌گو (تحدید قدرت سلطنت)، زمام امور را به دست گیرد؛ اما باز هم

جامعه ایرانی به سنت دیرین خود یعنی هرج و مرج و آنارشی‌گرایی متمایل شد. سنتی که پس از سرنگونی یک دولت خودکامه بارها به آن خو گرفته بود. به دیگر سخن، چرخه سنتی حکومت خودکامه -هرج و مرج- حکومت خودکامه، همواره گریبانگیر جامعه ایرانی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص. ۱۹۷). به لحاظ نهادگرایی بایستی گفت که دلیل اصلی تعلیق مشروطیت را می‌توان در آماده نبودن بسترهای نهادی و فکری جامعه ایرانی و ظرفیت ناپذیری آن برای پذیرش نهادهای جدید مانند پارلمان، احزاب، قانون و... دانست؛ بنابراین عدم کارآیی نهادها به علت نوپا بودن گفتمان مشروطیت و عدم تعریف آن، بستر ذهنی و عینی برای شکل‌گیری هوموساکریسم رضاخانی/رضاشاهی فراهم نمود که درست سر بزنگاه تاریخی ظهور کرد و جامعه را به سمت ایجاد وضعیت استثنایی پیش برد.

از این منظر، باید گفت که رضاخان از بزنگاه‌هایی مانند عدم کارآیی نهادهای مهمی همچون مجالس و کابینه‌های پیشین، عدم نهادینگی قانون اساسی، جنگ جهانی اول، قحطی فراگیر و دخالت عوامل بیگانه که باعث مشکلات و حوادث بسیار زیادی در ایران شده بود، به نفع خویش استفاده نمود. به تعبیر جان بروبی «هرگاه بحران بزرگی زیر پای نهادهای مدرن قدرت را خالی کند» گذار از مشروطه‌خواهی به سمت حاکمیت وضعیت استثنا، ممکن است روی دهد و «رهبر فرهمندی ظهور کند» (Breuilly, 2011, p. 492). دولت رضاشاه، نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و با آنکه برخی از ویژگی‌هایش ریشه در گذشته داشت، لیکن نظام سیاسی جدیدی برآمده از درون تحولات عصر مشروطیت محسوب می‌شد. حکومت رضاشاه برخی شیوه‌های اعمال قدرت خودسرانه و خودکامه را به سبک حکام پیشین به کار می‌برد؛ ولی برخلاف حکومت‌های قدیم با تمرکز بخشیدن به منابع قدرت و به کارگیری ابزارهای متمرکز قدرت سیاسی، مبین ویژگی‌های یک «برهه تاریخی» (اکبری، ۱۳۸۴، ص. ۲۱۸) بود. برهه‌ای که طی آن برخی نهادهای برآمده از مشروطیت در درون ساخت دولت مطلقه ادغام شدند. برخی دیگر از نهادهای پدرشاهی از جمله نهاد دربار بازتولید شدند. با توجه به ماهیت حکومت مطلقه، رضاشاه برای نهادسازی نیاز به یک نهادی به نام ارتش قوی داشت. از این رو، باید ریشه بسیاری از نهادسازی دوران مطلقه را در شکل‌گیری یک قشون و ارتش متحدالشکلی دانست. این نهاد تأثیرات عمده‌ای بر سایر نهادهای جدید در این دوره به جای نهاد؛ به طوری که می‌توان گفت بدون وجود نهاد ارتش و نیروهای مسلح نوسازی در سایر نهادها قابل انجام نبود.

به هر حال، در دوره رضاشاه حداقل نهادهای مشروطه‌خواهی پوششی بوده برای آراستن چهره دولت مطلقه پهلوی تا بدین طریق مشروعیتی برای خود داشته باشد. با وجود این، وقتی که

پایه‌های حکومت او تثبیت گردید، حداقل‌های ممکن در خصوص رعایت نهادها و نمادهای دموکراتیک را کنار نهاد. به تعبیری: «قانون اساسی را لغو نکرد، مصوبات دولت را جانشین قوانین ناساخت، پارلمان را به توپ نسبت و هیأت وزیران را برکنار نکرد؛ اما در عمل همه آن‌ها را از محتوای حقیقی خود خالی کرد» (اطاعت، ۱۳۸۶، ص. ۹۵؛ ملایی توانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۰۸)؛ بنابراین ساختار دولت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی بود، بلکه مانع شکل‌گیری ترتیبات نهادی سیاسی بود و به گسترش روابط شخصی و غیررسمی دامن می‌زد (بشیری، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۵). بنابراین ضرورت‌های منطبق برهم شده محیط داخلی و محیط بین‌المللی، درهم‌تنیده شدن عوامل اندیشه‌ای، نهادی و رویدادی را سبب می‌شد تا ایرانیان، خواستار نظم آهین و عدالت همراه با مشیت شوند.

جدول ۲: دگردیسی از دولت مشروطه به وضعیت استثنا

شاخص‌های حکومت مشروطه	شاخص‌های وضعیت استثنا	دگردیسی حکومت مشروطه به وضعیت استثنا
دولت قانونمند	نظم غیر حقوقی	وجود نظم؛ اما بدون قابلیت اجرایی قانون
تحدید قدرت	قانون فاقد محتوا	قانون فاقد درون‌مایه و معنای جوهرین و تعلیق تمام قانون
پارلمان	هوموساگر	به محاق رفتن قانون، تعلیق کامل نظم موجود
قانون اساسی گرایی	حیات برهنه	عدم تمایز مرز میان زندگی و قانون
تفکیک قوا	مصلحت دولت	تعطیل نهادهای مشروطیت به بهانه توسعه، امنیت و آبادانی
دولت ملی	دولت امنیت	امنیت به عنوان دال محوری و حفظ وضعیت ترس فراگیر
آزادی	اقتدار نامحدود	شکل‌گیری دولت مطلقه و توسعه‌گرا
قرارداد اجتماعی	خشونت ناب	استفاده از خشونت عریان
حاکمیت مردم	یوستیتوم	تعلیق بسیاری از نهادهای مشروطه‌ساز قدرت
وجود جامعه مدنی و حزب	برساختن دگری سیاسی	برساختن ترس از نفوذ دگری (کمونیسم)

نتیجه‌گیری

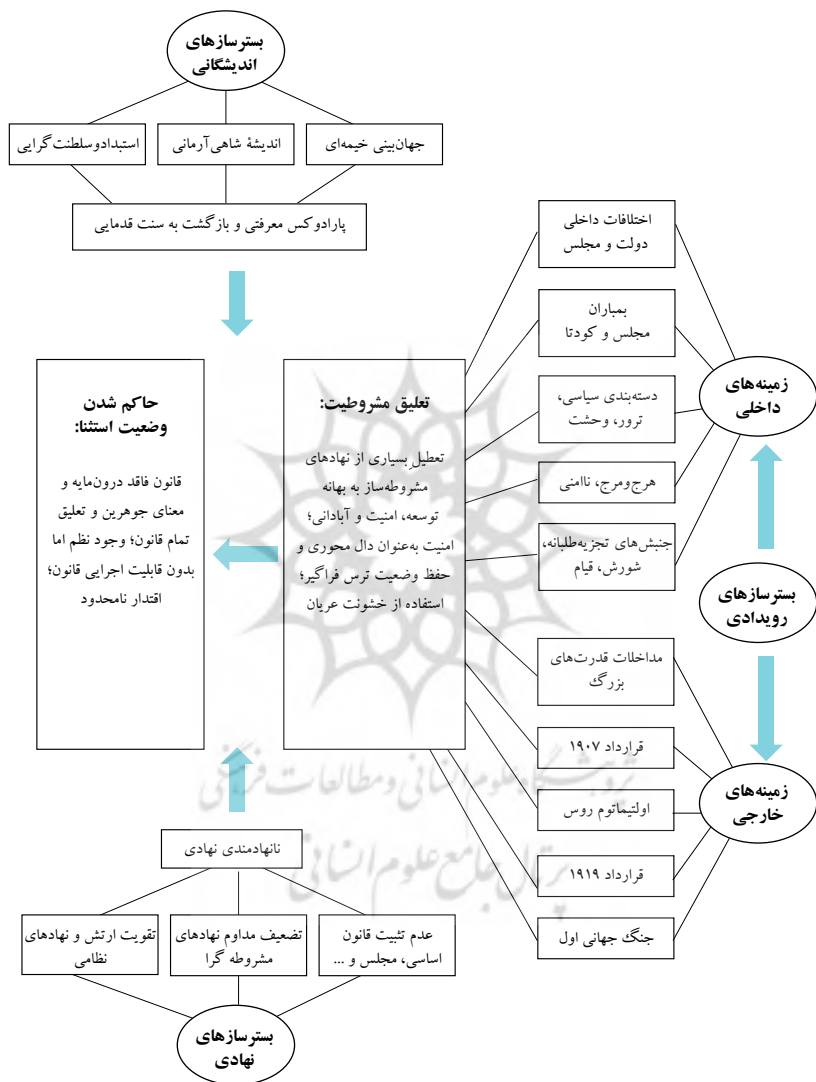
آنچه در بازنمودن تاریخ سیاسی ایران معاصر از منظر وضعیت استثنا گشودنی و تفسیر کردنی

..... علیرضا صحرایی: از دولت «مشروطه» تا حاکمیت «استثنا» در انقلاب مشروطه ایرانی

است، تأیید همان فرض اولیه پژوهش است و آن اینکه در بازه زمانی بین سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۲۰، مشروطه‌سازی قدرت، به دلیل: ۱. فقدان پیش‌زمینه‌های اندیشه‌ای و فرهنگی در جامعه ایرانی؛ ۲. تلنبار شدن رویدادهای بحران‌ساز و معلق‌کننده مشروطیت اعم از رویدادهای داخلی و خارجی؛ و ۳. آماده نبودن بسترهای نهادی و در نتیجه عدم کارآیی نهادها به علت نوپا بودن گفتمان مشروطیت، در دام استثنا افتاد و به تعلیق کشانده شد.

در تاریخ سیاسی معاصر ایران بعد از نهضت مشروطه‌خواهی شاید مهم‌ترین رویدادی که در ایران به وقوع پیوست، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود که به ایجاد وضعیت استثنا انجامید. به قدرت رسیدن رضاخان را هم می‌توان یک پیروزی و هم یک شکست برای جنبش مشروطه‌خواهی ایران به شمار آورد. پیروزی از آن‌جهت که بسیاری از برنامه‌های او، دقیقاً همان‌هایی بود که خواسته مشروطه‌طلبان بود: ایجاد یک دولت ملی مدرن و قدرتمند، توسعه حاکمیت از طریق حذف نیروهای رقیب، ایجاد ثبات سیاسی و اعاده نظم در جامعه، نوسازی اقتصادی و اجتماعی. شکست هم به این دلیل که تحت حاکمیت رضاشاه، اصول مشروطه‌خواهی آشکارا نقض و چهره حاکم شدن وضعیت استثنا مجدداً نمایان گردید. از مهم‌ترین شاخص‌های ایجاد وضعیت استثنا می‌توان به وجود نظم؛ اما بدون قابلیت اجرایی قانون؛ به محاق رفتن قانون، تعلیق کامل نظم موجود؛ شکل‌گیری دولت مطلقه و توسعه‌گرا؛ تعطیل نهادهای مشروطیت به بهانه توسعه، امنیت و آبادانی؛ استفاده از خشونت عریان؛ عدم تمایز مرز میان زندگی و قانون؛ برساختن ترس از نفوذ دگری (کمونیسم)؛ امنیت به‌عنوان دال محوری و حفظ وضعیت ترس فراگیر اشاره کرد. نهادهای اصلی مشروطیت مانند مجلس به شکل نهادی فرمان‌بردار درآمد، اصل مشارکت مردم و حاکمیت مردمی در سیاست مورد استهزا قرار گرفت، کمیته نظارتی تشکیل نشد، اقداماتی ورای قانون اساسی در انتقال سلطنت انجام گرفت.

مدل و منطق چرایی و چگونگی دگردیسی از دولت «مشروطه» تا حاکمیت «استثنا»
در انقلاب مشروطه ایرانی



ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.
مشارکت نویسندگان: نویسنده به تنهایی همه مقاله را نوشته است.
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسنده در این مقاله هیچ گونه تعارض منافی وجود ندارد.
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسنده حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۹۰). *ایران؛ از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۷). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*. تهران: نشر گستره.
- آگامبن، جورج (۱۳۹۵). *وضعیت استثنایی*. ترجمه پویا ایمانی، تهران: نشر نی.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۵). *ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱). *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*. تهران: نشر سیامک.
- احمدوند، شجاع و اسلامی، روح‌الله (۱۳۹۶). *اندیشه سیاسی در ایران باستان*. تهران: انتشارات سمت.
- اسکینر، کوینتن (۱۳۹۳). *بینش‌های علم سیاست*. ترجمه فربرز مجیدی، تهران: نشر فرهنگ جاوید.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۰). *الهیات سیاسی*. ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران: نشر نگاه معاصر.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۲). *مفهوم امر سیاسی*. ترجمه سهیل صفاری، تهران: نشر نگاه معاصر.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۶). *ماهیت دولت در ایران (۳) دولت اتوکراتیک (پهلوی اول)*. اطلاعات سیاسی-اقتصادی. ۲۳۵ و ۲۳۶، ۹۷-۸۶. <http://noo.rs/e6FOn>
- افتخاری، قاسم (۱۳۸۵). *بررسی روش شناختی پایان‌نامه‌های دوره دکترای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه تهران*. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵، ۲۱-۱.
- https://www.ipsajournal.ir/article_19.html
- افشار یزدی، محمود (۱۳۵۸). *سیاست اروپا در ایران*. ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- اکبری یاسوج، سید حامد و گرجی ازندریانی علی اکبر (۱۳۹۶). واکاوی تاریخی نظریه تعدیل قدرت در کشاکش مطلقه گرایی و مشروطه خواهی. تاریخ ایران، ۱۰ (۳)، ۱۷۰-۱۵۳.

<https://ensani.ir/fa/article/385689>

- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). تبارشناسی هویت جدید ایرانی در دوره قاجاریه و پهلوی اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۵). ایده وضعیت اضطراری. مجله حقوق عمومی، ۱، ۱۸-۱۶.

<http://noo.rs/kze5x>

- اولسون، ویلیام جی (۱۳۸۰). روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول. ترجمه حسن زنگنه، تهران: شیرازه.

- بشیری، احمد (به کوشش) (۱۳۶۶). کتاب آبی: گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. تهران: نشر نو.

- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران. تهران: نگاه معاصر.

- بلوشر، فون (۱۳۶۳). سفرنامه بلوشر. ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: انتشارات خوارزمی.

- بنکداریان، منصور (۱۳۹۲). بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران؛ سیاست خارجی، امپریالیسم و اپوزیسیون. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر نامک.

- بهنام، جمشید (۱۳۷۹). برلنی ها: اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۳۰-۱۹۱۵. تهران: نشر فرزانه روز

- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰). باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران. تهران: نشر مرکز.

- پرن، داود و شجاع، احمدوند (۱۳۹۷). فقدان نزاع تاریخی و شکست مشروطیت در ایران.

دولت پژوهی، ۴ (۱۴)، ۱۴۷-۱۰۳. <https://doi.org/10.22054/tssq.2018.9076>

- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۴). مشروطه خواهی ایرانیان. تهران: نشر باز.

- جعفری ندوشن، علی اکبر و زارعی محمودآبادی، حسن (۱۳۸۲). تجدیدنظرهای چندگانه در

قانون اساسی مشروطه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- خنجی، فضل الله روزبهان (۱۳۸۴). تاریخ عالم آرای امینی. تصحیح محمداکبر عتیق، تهران: میراث مکتوب.

- دولت آبادی، یحیی (۱۳۸۷). حیات یحیی. تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: انتشارات فردوس.

- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲). معرکه جهان بینی ها. تهران: احیاء کتاب.

- رستموندی، تقی (۱۳۹۲). اندیشه ایرانشهری در اندیشه اسلامی. تهران: انتشارات امیر کبیر.

- رضوانی، محمد اسماعیل (۱۳۴۴). *انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- زینویف، ایوان الکسیویچ (۱۳۶۲). *انقلاب مشروطیت ایران: نظرات یک دیپلمات روس، حوادث ایران در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱*. ترجمه ابوالقاسم اعتصام، تهران: انتشارات اقبال.
- ژوبر، آمده (۱۳۴۷). *مسافرت در ایران و ارمنستان*. ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سیف، احمد (۱۳۹۰). *بحران در استبداد سالاری ایران*. تهران: کتاب آمه.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۷). *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*. تهران: انتشارات کیهان.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۷). *اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران ۱۲۹۹-۱۲۸۸*. تهران: انتشارات طهوری.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶). *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی (نژاد و سیاست بی‌جاسازی)*. ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۴). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*. تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۵). *حکومت قانون*. تهران: نشر ستوده.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶). *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*. تبریز: ستوده.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲). *نظریه حکومت قانون در ایران؛ مبانی نظریه مشروطه‌خواهی*. تهران: مینوی خرد.
- طیبی ابوالحسنی، سید امیرحسین (۱۳۹۸). *درآمدی بر روش تحقیق: رویه‌های استاندارد تحلیل داده‌های کیفی*. سیاست‌نامه علم و فناوری، ۹ (۲)، ۶۷-۹۵. <http://noo.rs/tqtwX>
- غنی، سیروس (۱۳۷۸). *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نیلوفر.
- فاضلی، محمد و اشتیاقی، معصومه (۱۳۹۲). *رویکرد ساختاری- نهادی به بن‌بست مجالس مشروطه در ایران*. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۸ (۳)، ۳۷-۶۸.
- [dor: 20.1001.1.1735790.1392.8.3.2.3](https://doi.org/10.1001.1.1735790.1392.8.3.2.3)
- فرخ، کاوه (۱۳۹۷). *ایران در جنگ؛ از چالدران تا جنگ تحمیلی*. ترجمه شهربانو صارمی، تهران: انتشارات ققنوس.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۶۷). *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه منوچهر امیری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات انقلاب اسلامی.
- کدی، نیکی (۱۳۸۰). *ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کدی، نیکی (۱۳۸۵). *ریشه‌های انقلاب ایران*. ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر علم.
- کرمشایی، صبریه (۱۳۹۶). مشکل امنیت و نقش آن در حاشیه‌ای شدن دموکراسی در انقلاب مشروطه. رساله دکتری علوم سیاسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- کسروی، احمد (۱۳۸۸). *انقلاب مشروطه ایران*. تهران: انتشارات نگاه.
- کیان‌پور، امیر (۱۳۸۸). وقتی قاعده وضعیت استثنایی است. *مجله گفتگو*، ۵۴، ۴۰-۴۱.
- <http://noo.rs/UmHej>
- کرزن، جرج (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: عملی و فرهنگی.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶). تجدد ناتمام روشنفکران ایرانی. تهران: نشر اختران.
- *مجله ایرانشهر* (آبان ۱۳۰۴)، سال سوم، شماره ۱۲.
- *مجله کاوه* (۱۵ اکتبر ۱۹۲۰)، شماره ۴۵.
- *مجله ملانصرالدین* (۲۴ جولای ۱۹۰۷)، شماره ۲۷.
- محمود، محمود (بی‌تا). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. تهران: انتشارات اقبال.
- مرادخانی، فردین (۱۳۹۷). مبانی و ریشه‌های شکل‌گیری نظریه مصلحت دولت. تحقیقات حقوقی، ۲۱ (۸۳)، ۲۵۹-۲۳۹.
- <https://doi.org/10.22034/jlr.2018.111637.1065>
- معظم‌پور، اسماعیل (۱۳۸۳). نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). *مشروطه و جمهوری*. تهران: نشر گستره.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: انتشارات علمی.
- منصوریخت، قباد و فرجی، مهدی (۱۳۹۴). مفهوم و ارکان مشروطیت. *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۷ (۳)، ۱۳۳-۱۶۳.
- <https://ensani.ir/fa/article/349839>
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۴). *مذاکرات مجلس اول: ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین‌الملل*. تهران: نشر مازیار.

- میروشنیکوف، لی لیف ایوانوویچ (۱۳۵۷). ایران در جنگ جهانی اول. اصفهان: نشر فرزانه.
- میلانی، محسن (۱۳۸۱). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*. ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: نشر گام نو.
- میلز، کاترین (۱۳۹۳). *فلسفه آگامبن*. ترجمه پویا ایمانی، تهران: نشر مرکز.
- نصرالله منشی، نصرالله بن محمد (۱۳۸۸). *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ناظم، حسین (۱۳۸۰). *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه فرامرز محمدپور، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۴). بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت. سیاست، ۴۵ (۴)، ۹۹۱-۱۰۱۴. <https://doi.org/10.22059/jpq.2015.55955>
- نوازی، بهرام (۱۳۸۶). نظام بین‌المللی و نقش تعیین‌کننده آن در انقلاب: مطالعه تطبیقی دو انقلاب استقلال ایالات متحده و انقلاب مشروطیت ایران. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲ (۲)، ۱۴۲-۱۱۵. <https://ensani.ir/fa/article/127633>
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۲). *نظریه‌های دولت*. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*. ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۵). *ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر*. ترجمه حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز، چاپ نهم.
- Agamben, G. (1998). *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*. trans by Daniel Heller-Roazen, Stanford: Stanford University Press.
- Agamben, G. (2000). *Means without end: Notes on politics, Theory out of bounds*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Agamben, G. (2004). *The Open: Man and Animal*. trans by Kevin Attell, Stanford: Stanford University Press.
- Agamben, G. (2005). *State of Exception*. trans by Kevin Attell, Chicago: The University of Chicago Press.
- Breuilly, J. (2011). Max Weber, charisma and nationalist leadership. *Nations and Nationalism*, 17(3), 477-499. <https://doi.org/10.1111/j.1469-8129.2011.00487.x>

- Calarco, M. & Decaroli, S. (2007). *Giorgio Agamben, Sovereignty and life*. Stanford: California: Stanford University Press.
- Clemens, J. Heron, N. & Murray, A. (2008). *The work of Giorgio Agamben: law, literature, life*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Ghods, M.R. (1989). *Iran in the twentieth century*. U.S.A: Colorado.
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. Yale university press.
- Majd, M. G. (2013). *Great Famine and Genocide in Iran 1917 -1919*. University Press of America.
- Poole, T. (2015). *Reason of state (Law, Prerogative and Empire)*. Cambridge: Cambridge University press.
- Potter, L.G. (2008). The consolidation of Irans frontier on the Persian Gulf in the nineteenth century. In R.Farmanfamaian (ed), *War and Peace in Qajar Persia: Implications past and presen*. London: Routledge, pp. 126148-.
- Schmitt, C. (1985). *Political Theology: Four chapter on the concept of sovereignty*. trans by George Schwab, Cambridge: MIT Press.
- Schmitt, C. (1996). *The concept of the political*. trans by George Schwab, Chicago: The university Chicago press.
- Ward, S.R. (2009). *Immortal: A Military History of Iran and its Armed Forces*. Washington, D.C.: Georgetown University Press.